

# قم در آینه شعر شیخ عبدالرزاق مسئله‌گو: «خائف قمی»

رسول جعفریان

| ۹۷-۱۵۰ |

۹۷

آینه پژوهش | ۲۰۵

سال ۳۵ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

**چکیده:** شیخ عبدالرزاق خائف قمی (م ۱۳۲۹ ش) ضمن آنکه «روضه‌خوان حرم حضرت معصومه» بود، شاعری نیرومند و در عین حال طنز است که هم‌زمان در همه صورت‌های ادبی شعر، از قصیده و غزل تا قطعه و رباعی و در حوزه ستایش معصومان و کربلا شعر سروده است. دیوان وی قبل از مشروطه، به صورت مختصر منتشر شده است؛ اما نسخه اصل آن در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی برجای مانده که چندبرابر متن چاپی است. در این مرور سعی کرده‌ام آنچه وی درباره مسائل اجتماعی و سیاسی ایران و به ویژه قم سروده است و نیز نمونه‌ای از اشعار وی را درباره خاندان تولیت با هدف شناخت بهتر فرهنگ این شهر بیاورم. خائف قمی از نزدیکان تولیت و سال‌ها در حرم به کار روضه‌خوانی مشغول بود؛ با این وجود در مدرسه باقریه، از مدارس جدید این شهر نیز معلمی می‌کرد.

**کلیدواژه‌ها:** خائف قمی، قم، حضرت معصومه، تولیت، دیوان خائف، روضه‌خوانی، قم‌شناسی

## Qom in the Mirror of the Poetry of Sheikh Abdul Razzāq Mas'aleh-Gu: (Khāif Qomī)

Rasoul Jafariyan

**Abstract:** Sheikh Abdul Razzāq Khāif Qomī (d. 1329 AH) was not only a reciter of elegies at the shrine of Hazrat Masoumeh but also a powerful poet who, despite his strength, exhibited irony. He composed poetry in various literary forms, from ode and Ghazal to fragment and quatrain, praising the infallibles and Karbala. His Divan was published briefly before the Constitutional Revolution, but the original version remains in the library of Ayatollah al-Uzma Marashi, which is several times longer than the printed text. In this review, I have attempted to explore what he has written about the social and political issues of Iran, especially Qom, and also present a sample of his poetry about the custodianship lineage of the Holy Shrine to understand the culture of this city better. Khāif Qomī was close to the custodianship and spent years reciting elegies at the shrine. However, he also taught at Baqiriya School, one of the new schools in the city.

**Keywords:** Khāif Qomī, Qom, Hazrat Masoumeh, Custodianship, Divan by Khāif Qomī, Elegy Recitation, Qom Studies.

بنام خداوند جان آفرین پدیدآور آسمان و زمین

### درباره شیخ عبدالرزاق «خائف قمی»<sup>۱</sup>

دیوان خائف مانند دیوان‌های دیگر، مجموعه‌ای از قصاید و غزل‌ها و رباعیات و دیگر انواع شعر از سروده‌های شیخ عبدالرزاق مسئله‌گو متخلص به خائف است. نسخه‌ای که در اینجا محور ما در این مرور بوده، در سال ۱۳۲۲ق توسط خود شاعر گردآوری، بخش‌بندی و تدوین شده است. این نسخه که متعلق به کتابخانه مرحوم آیت‌الله مرعشی است، بر اساس شماره صفحاتی که روی اوراق آمده، داری ۱۵۳ صفحه است. متن اصلی آن، چنان‌که در آغاز یا پایان هر بخشی آمده، در همان سال تدوین و کتابت شده است. آنچه از اشعار در حاشیه آمده، به احتمال در سال‌های پس از آن سروده و بر آن افزوده شده است. ما در این مرور، به همان شماره صفحات ارجاع دادیم (نه شماره فریم یا شماره برگ).

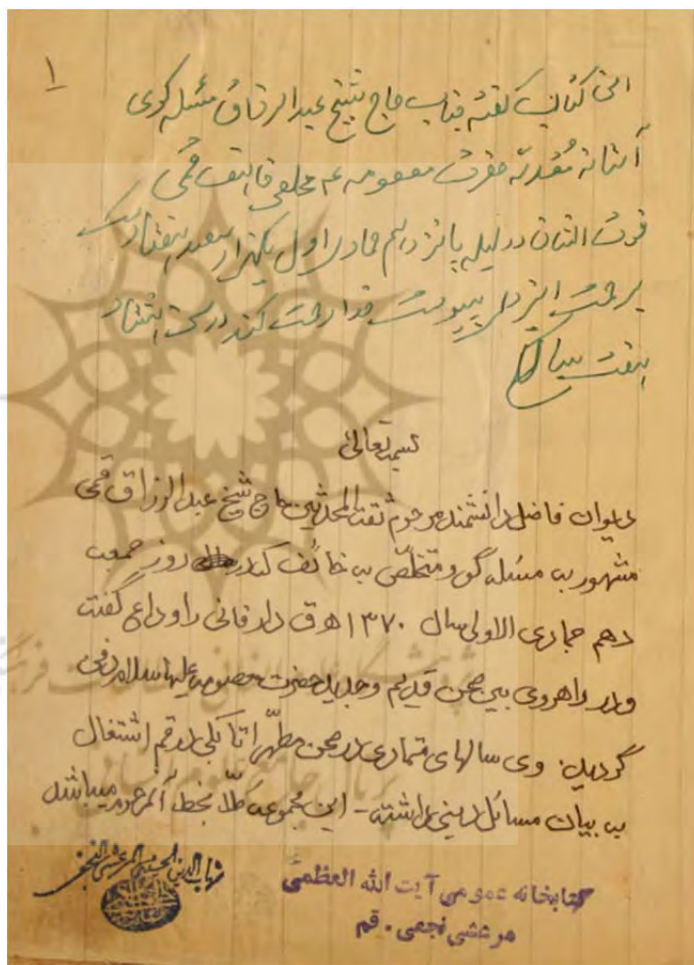
در صفحه آغازین کتاب و قبل از شروع اشعار، برگه‌ای از سوی کتابخانه مرعشی درج شده است که در آن شماره نسخه ۵۷۱۴ قید و گفته شده است که در مجموع ۷۷ برگ است. به علاوه، دو نوشته در آغاز نسخه و پیش از شروع متن آمده است: نوشته اول بدون یاد از نام کاتب آن، درباره حاج شیخ عبدالرزاق مسئله‌گوی آستانه مقدسه حضرت معصومه، تخلص خائف قمی، با ذکر تاریخ درگذشت او «لیلہ پانزدهم جمادی الاول یک‌هزار و سیصد و هفتاد و یک» و دیگری یادداشتی از آیت‌الله مرعشی که باز تاریخ وفات را البته این بار «دهم جمادی الاولی ۱۳۷۰» - نه پانزدهم - قید کرده و درباره محل دفن او نوشته است: در راهروی بین صحن قدیم و جدید حضرت معصومه علیها السلام دفن گردید. و افزوده است: «وی سال‌های متممادی در صحن

۹۸

آینه پژوهش | ۲۰۵  
سال ۳۵ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

۱. حکایت نگارش این مقاله چنان بود که وقتی تصویری از نسخه دیوان وی که در کتابخانه مرعشی بود، با کمک دوست عزیز جناب آقای محمدمهدی هادی به دست آمد. فکر کردم مروری بر آن داشته باشم و گزارشی بدهم. طبعاً برای زندگی‌نامه وی تلاش شد که افزون بر آنچه در داخل خود اشعار بود، اطلاعات اندکی هم در این سوی و آن سوی بود گردآوری شود که باز آقای هادی به بنده کمک کردند. خداوند خیرشان دهد.

مطهر اتابکی در قم اشتغال به بیان مسائل دینی داشته است. نیز افزوده است «این مجموعه کلاً به خط آن مرحوم می باشد». دو بار برای یافتن سنگ قبری از وی مراجعه شد، اما نتیجه بخش نبود. در این راهرو، مقبره خاندان فیض بوده و به احتمال زیاد، شیخ عبدالرزاق در کنار همان یا داخل آن دفن شده است.



نام وی و اندک شرح حال هایی که از وی باقی است، گواه آن است که در حرم حضرت معصومه (س) مسئله گو بوده است. در پاره ای از اسناد آستانه که در وبسایت اسنادی آستانه موجود است، همین نکته بیان شده است. بیشتر اسنادی که نام وی

در آن مانده، صورت هزینه‌های روضه‌خوانی حرم است که نام و مبلغ پرداختی به وی در کنار نام دیگران یا دیگر هزینه‌ها دیده می‌شود. نمونه‌ای از این اسناد را از ۱۳۲۶/۷/۲۲ ش - سه سال پیش از درگذشت شیخ عبدالرزاق - و سندی با تاریخ ۱۳۲۹/۲/۲ - سال درگذشت شیخ - که نام چند واعظ از جمله آقا سیدمرتضی برقی واعظ و شیخ عبدالرزاق مسئله گو و مخارج دیگر آمده و در پایین امضای او هم دیده می‌شود، در اینجا می‌آوریم:

**تولیت آستانه مقدسه**  
(سند هزینه رسمی)

شماره: ۱۵۸  
توسط صندوق: **رشتی**  
مشروجه زیر اصل گردید

تاریخ: ۱۳۲۹/۷/۲۲  
مبلغ: ۷۲۴ ریال از بابت تمام قیمت اشیاء

لیست اشیاء	
۲۵۰	۱) کلاه سفید
۶۰	۲) کلاه سفید
۱۹۵	۳) کلاه سفید
۴۵	۴) کلاه سفید
۷۵	۵) کلاه سفید
۹۰	۶) کلاه سفید
۱۰	۷) کلاه سفید
۲۰	۸) کلاه سفید
۷۲۴	جمع

اعضا: کمرنده وجه  
مباشر: **نجفعلیان**  
مدیر دفتر: **ع**  
تولیت آستانه مقدسه

- ( قسم ) -  
**تولیت آستانه مقدسه**  
 ( مفید هزینه )  
 توسط دفتر آستانه مقدسه مبلغ  
 در مال شرح افلام زیر در بابت گردید

تولیت آستانه مقدسه	
۱۰۰	۱۰۰
۵۶	۵۶
۲۷۳۰	۲۷۳۰
۶	۶
۱۱۰	۱۱۰
۵۰	۵۰
۵۰	۵۰
۱۵۰	۱۵۰
جمع	
۳۵۱	۳۵۱

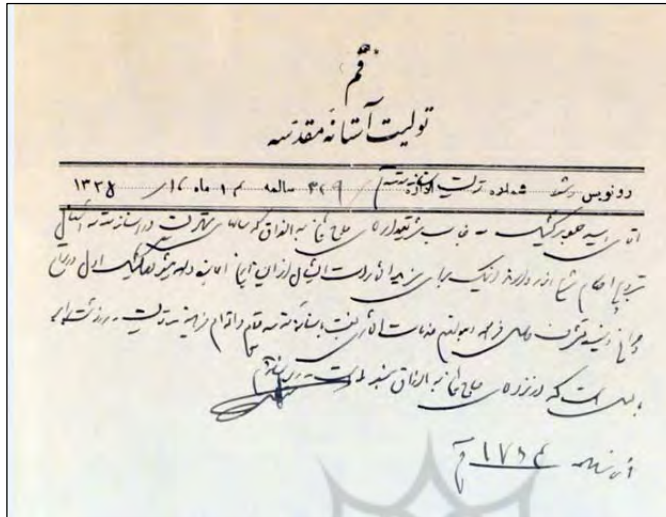
کیرنه درجه حسابدار تولیت آستانه

۱۷۹۰۷/۴

سند دیگری که در آستانه معصومه درباره شیخ عبدالرزاق است، حکمی است که تولیت برای شیخ عبدالرزاق برای داشتن مسئولیتی در کشیک خانه در سال ۱۳۲۵/۱۲/۱۴ صادر کرده است. متن این گونه است:

آقای آسید جعفر سرکشیک، جناب شریتمرداری، آقای حاج شیخ عبدالرزاق که سال های بسیارست در آستان مقدسه اشتغال به ترویج احکام شرع انور دارند، اینک برای مزید ادارات ایشان از این تاریخ اجازه داده می شود در کشیک اول در مواقع چراغ... تشرف حاصل فرموده و بتوانیم خدمات بالاتری نسبت به آستانه مقدسه قیام و اقدام فرمایند. تولیت.  
 رونوشت برابر با اصل است که در نزد آقای حاج شیخ عبدالرزاق است.  
 امضای تولیت





شیخ عبدالرزاق در جایی می‌گوید: (دیوان خطی، ص ۴۲)

سیمما شیخ خائف قمی واعظ صحن عصمت داور

جالب است که در تذکره سخنوران قم، تنها دو خط درباره او آمده است و آن هم اینکه به ذریعه، جزء نهم، قسم اول مراجعه نمایید (تذکره سخنوران قم، مجاهدی، قم، هجرت، ۱۳۷۰، ص ۱۲۰). در ذریعه (۲۷۷/۱۷۹) فقط نام وی آمده و گفته شده است که دیوان او در طهران چاپ شده است. اشارتی هم در تراجم الرجال (سیداحمد اشکوری، قم، دلیل ما، ج ۲، ص ۴۶) بر اساس همان یادداشت اول نسخه آمده است. جواهرکلام با اشاره به این نکته، درگذشت او را دهم جمادی الاولی سال ۱۳۷۰ مطابق با ۲۸ بهمن ۱۳۲۹ش در سن ۸۶ سالگی نوشته است (تربت پاکان، ج ۲، ص ۹۳۷). اگر این سن بر اساس سال قمری باشد، او متولد ۱۲۸۴ق بوده است.

بر عکس منابع پیشین، گزارش نسبتاً مفصلی درباره وی در تحفة الفاطمیین (حسین بن محمد حسن قمی مفلس، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۶۳ و تکرار آن در: ج ۲، ص ۱۸۵، «قم، مرعشی، ۱۳۹۱») درباره وی آمده است. «نام گرامش حاجی شیخ عبدالرزاق الشهیر به مسئله‌گو، مروج دین محمدیه، و پیرو طریقه جعفریه، عالمی است عامل، و فاضلی است کامل، در هر فرهنگ و دانش با بصیرت است، و در هر مراتب بینش با خبرت. ذیل عصمتش از

آلایش ذنوب و خطایا پاک و معری. و دامانش از لوث صفات نکوهیده متقی و مبرّا، سپس به ویژگی وی در رفاقت، داشتن محضری گرم، وفاداری و داشتن اخلاق حمیده یاد کرده، می نویسد: «همه روزه در صحن حضرت معصومه به منبر رفته، زن و مرد از کلمات او استفاده می نمایند». درباره ویژگی شاعری او می نویسد: «طبعی دارد به روانی آب، و ذهنی به تندى شهاب. غزل را عاشقانه، و قصیده را فاضلانه می گوید. دیوانی دارد قریب به ده هزار بیت است، مقدار پنج هزار بیت آن به طبع رسیده است. وی سپس نمونه ای از اشعار او را می آورد. قصیده ای در ستایش حضرت معصومه، قصیده ای رد بر قصیده عشقی، و مربوط به بحث «عدل الهی» می شود. وی ابتدا شعر خائف را می آورد و سپس متن شعر عشقی را هم آورده است تا روشن شود نزاع بر سر چیست.

ابیاتی از شعر عشقی این است:

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود

من که خود راضی به این خلقت نبودم، زور بود

خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش

از عذاب خلق و من یارب چه ات منظور بود

نیز ابیاتی از شعر خائف این است:

ای که گفتی خلقت تو وصله ناجور بود

پاسخت بشنو که تا دانی دو چشمت کور بود

حکمت محض است خلق آفرینش یک به یک

نوش و نیشش گر نبود، این دهر کی معمور بود

خیر و شر و خوب و بد، هر یک به جای خویشتن

گر بسنجی مصحلت ها اندر او منظور بود

... روزگار، هم چون تویی را داشت لازم چون جعل

ورنه گستی سر به سر آلوده قازور بود

طبعاً برخی از ابیات خائف علیه عشقی، بسیار تند و توهین آمیز است. مفلس در جای دیگری (تحفة الفاطمیین، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴) گفته است که وقتی در سال ۱۳۴۷ق به

دستور میرزا محمدباقر متولی باشی ایوان زنانه تعمیر می شد، قطعه ای در ماده تاریخ آن توسط «حاجی شیخ عبدالرزاق المتخلص به خائف» سروده شده و روی سنگ مرمری نوشته شد. در این شعر با اشاره به عصر پهلوی و تولیت آمده است:

کرد تعمیر جمله طاق و رواق      نام نیکو برای خویش بهشت  
سال تاریخ آن ز خائف جست      به جنبش چنین جواب نوشت  
قبر را بوس و سر بسای و بگو      زایر قبر او رود به بهشت

داستان مشهوری از شیخ عباس قمی در باره تألیف کتاب منازل الاخره که در آن آمده است که این کتاب «به دست شیخ عبدالرزاق مسئله گو که همیشه قبل از ظهر در صحن مطهر حضرت معصومه (س) مسئله می گفت، افتاد»، درباره همین شاعر ماست. شیخ عباس می گوید: پدرم کربلایی محمدرضا از علاقمندان شیخ عبدالرزاق بود و هر روز در مجلس او حاضر می شد. شیخ روزها منازل الاخره را برای مستمعین می خواند. یک روز پدرم به خانه آمد، و گفت: شیخ عباس، کاش مثل این مسئله گو می شدی... چند بار خواستم بگویم آن کتاب از آثار و تألیفات من است، اما هر بار خودداری کردم». مرحوم دوانی بعد از نقل این مسئله - ظاهراً از قول فرزند محدث و از او قول پدرش - می افزاید: این شیخ معمر و خوش سیما و پارسا، تا زمان ما هم در قید حیات بود و تا آخر عمر در حرم مطهر و صحن بزرگ حضرت معصومه مسئله می گفت و منبر را ترک نکرد (حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۴۸، ۴۹ «تهران، ۱۳۵۴»، مفاخر اسلام، ج ۱۱، بخش اول، ص ۱۲۱-۱۲۲، تهران، ۱۳۷۹). جناب آقای محسنی - پدر دوست ما آقای محسن محسنی - گفتند من ایشان را دیده بودم. آدم معقولی بود و در صحن اتابکی بین ایوان آئینه و درب صحن عتیق منبر می رفت. او دو بار در روز مسئله می گفت؛ یک بار قبل از ظهر و با دیگر عصرها حدود ساعت پنج (به نقل از آقای هادی به از آقای محسنی از پدرش). شاید دفن او در راهرو بین صحن عتیق و اتابکی، نزدیک محلی بود که منبر می رفته است.

دوشنبه ۲۸ اسفند ۱۴۰۲ روز هفتم ماه رمضان ۱۴۴۵، شب، ساعت ۹ در محضر آیت الله شبیری زنجانی بودم. جماعتی از طلاب هم بودند. ایشان خاطراتی از حاج شیخ عبدالکریم حائری، نائینی و آقا ضیاء و مقایسه درس های آنها فرمودند. از ایشان درباره



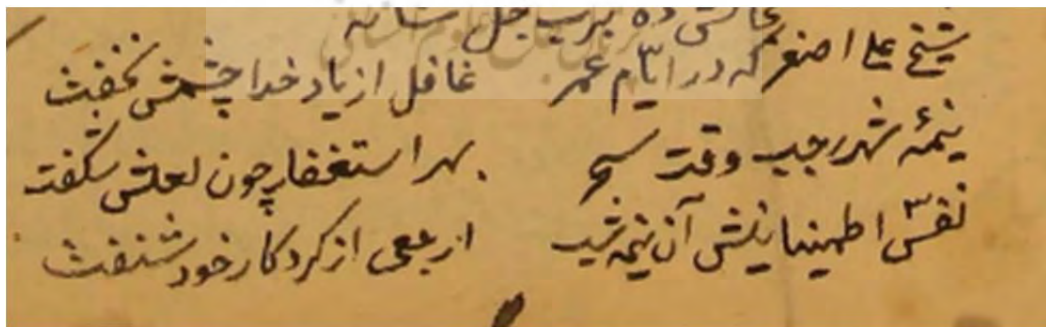
شیخ عبدالرزاق پرسیدم آیا خاطره‌ای دارید. گفتند مسئله می‌گفت و بیشتر زن‌ها در اطرافش بودند؛ اما چیزی که به خاطر می‌آید، این است که آن وقت مدرسه دارالشفاء طلبه نداشت و افراد متفرقه از مسافر و غیره می‌آمدند، شیخ عبدالرزاق هم حجره داشت. حاج شیخ تصمیم گرفت آنجا را طلبه‌نشین کند و گفت افراد متفرقه بروند. شیخ عبدالرزاق که نمی‌خواست حجره‌اش را رها کند، توهینی به حاج شیخ کرده بود. آقا روح‌الله خمینی هم با او دعوا کرده و چکی به او زده بود. او هم آقای خمینی را گرفته بود و سخت فشار داده بود که بالاخره جدا شده بودند [در این ماجرا، عینک شیخ عبدالرزاق هم شکسته بود]. قسمت اخیر یعنی خبر عینک را دوستی از دوست دیگرش نقل کرد که از آقای بهاء‌الدینی شنیده بود.

چنان‌که شیخ عبدالرزاق خائف قمی مکرر در اشعارش می‌آورد، نام پدرش که مانند او روحانی بوده، شیخ علی اصغر بوده است. در جایی از دیوان، ماده‌تاریخ وفات پدرش «شیخ علی اصغر» را چنین آورده است: (ص ۱۴۰-۱۴۱)

## ۱۰۵

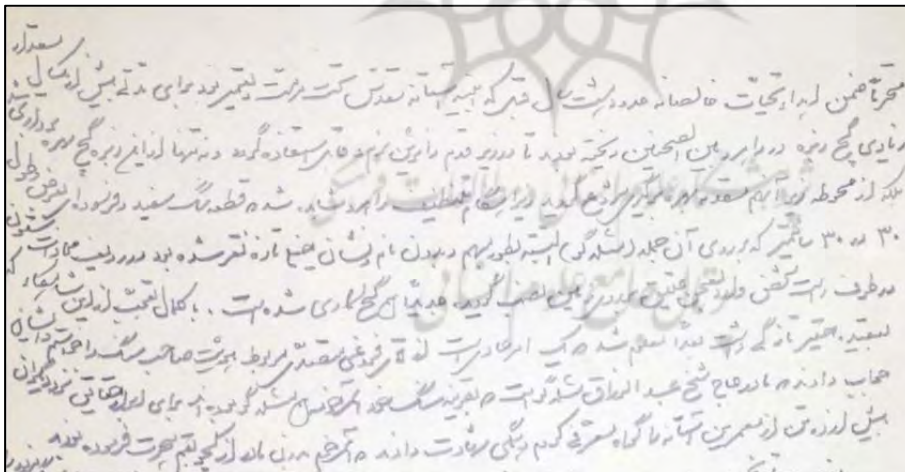
آینه پژوهش | ۲۵۵  
سال ۳۵ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

غافل از یاد خدا چشمش نخفت	شیخ علی اصغر که ایام عمر
بهر استغفار چون لعلش شکفت	نیمه شهر رجب وقت سحر
ارجعی از کردگار خود شنفت	نفس اطمینانیش آن نیمه شب
دعوت حق را ز جان لبیک گفت	چشم پوشید از علائق سربسر
گفت باید عین و یا زاسمش نهفت	خائف غمدیده پورش سال فوت



با این حساب، تاریخ درگذشت پدر شاعر ما، ۱۳۲۱ قمری می‌شود.

پیش از این گذشت که شیخ عبدالرزاق مسئله گو، در راهروی میان صحن عتیق و اتابکی دفن شده است. جستجو برای یافتن مزار او به جایی نرسید و در فهرست مدفونین حرم هم در رایانه مخصوص انتظامات، ثمری نداد. اما میان اسناد آستان قم، نامه‌ای از شیخ عباس فیض با تاریخ ۱۳۴۵/۱/۲۴ هست که درباره مزار خانوادگی خاندان فیض که در همین بخش قرار دارد، توضیح و شکایتی دارد و از نصب شدن سنگی در آنجا که به طور مبهم کلمه «مسئله گو» بوده یاد می‌کند و خواسته است تا هویت این سنگ تازه نصب شده که گچ‌کاری هم شده، توضیح دهند. به او گفته شده است که «مادر حاج شیخ عبدالرزاق مسئله گو است که به قرینه سنگ خود آن مرحومه هم مسئله گو بوده‌اند. برای ابراز حقایق نزد دیگران بیش از ده تن از معمرین آستانه را گواه معرفی کردم و همگی شهادت دادند که آن مرحوم بدون مادر از کچو به قم مهاجرت فرموده بودند». وی می‌گوید متصدی مزبور پذیرفت که آن سنگ را از آنجا که ملک خانواده فیض بوده بردارند. عبارت یادشده به این نکته تصریح دارد که شیخ عبدالرزاق از «کچو» بوده است. کچو مثقال، روستایی از دوفرسنگی اردستان است و به این ترتیب می‌توان آگاهی جدیدی درباره وی به دست آورد.



بر اساس آنچه دوستم آقای هادی به در جناب مهدی عباسی - متخصص در تاریخ قم و نویسنده چند اثر - نقل شد، یکی از پهلوانان قم با نام سید جعفر رضوی (متوفای ۱۳۵۱/۱/۱۳ ش) [برادرش سید محمود «متوفای ۱۳۲۷ ش»] داماد شیخ عبدالرزاق مسئله گو

بوده است. این دو برادر کشتی گیر بودند و اواخر دوره احمدشاه چون در قم با حکومت درگیر شده بودند، به مشهد تبعید شدند. سید حسین فرزند سید جعفر و در واقع نواده شیخ عبدالرزاق، در مشهد مسافرخانه‌ای با نام اقبال داشته است (تاریخ زورخانه و کشتی شهرستان قم، مهدی عباسی، ص ۱۹۶). آقای عباسی می‌گوید: شیخ عبدالرزاق به جز مسئله‌گویی، کتابفروشی هم در کنار حرم می‌کرد. وی مورد وثوق مرحوم تولیت بود و گاه شمارش پول‌های حرم و نیز امر طلاق و ازدواج خانواده او هم بر عهده شیخ عبدالرزاق بوده است (با سپاس از آقای هادی به که این اطلاعات را از آقای عباسی گرفتند).



۱۰۷

آینه پژوهش | ۲۵۵

سال ۳۵ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

آخرین نکته اینکه ما یک خائف شاعر شیرازی (۱۲۷۸-۱۳۳۲) دیگر داریم که او نیز روحانی بود و شرح احوال و گزیده اشعار او در سخنوران نامی معاصر ایران (ج ۲، ص ۱۲۳۰-۱۲۳۵) آمده است؛ بنابراین باید مراقب خلط شدن این دو بود.

### تألیف تاریخ ایران توسط شیخ عبدالرزاق برای مدرسه باقریه قم

به جز دیوان، تنها تألیفی که از شیخ عبدالرزاق می‌شناسیم، کتابی در تاریخ ایران برای دوره مقدماتی و به کلی در قالب پرسش و پاسخ است. وی این کتاب را برای دانش‌آموزان مدرسه باقریه متعلق به تولیت نوشته است. نسخه‌ای از آن با تاریخ چاپ ۱۳۲۵ق در کتابخانه مرعشی موجود و نسخه‌ای در آستانه مشهد وجود دارد. این کتاب ۷۰ صفحه

است. عبدالرزاق در مقدمه آن، از تولیت وقت قم، محمدباقر متولی‌باشی آستانه حضرت معصومه یاد می‌کند و این شعر خود را درباره او با تعبیر لمؤلفه آورده است:

آن‌که ز احسان بیکرانۀ عامش      قم شده همچون بهشت عدن منور  
مائدۀ عام او به منعم و درویش      پهن چو رزق خدا به مسلم و کافر

عبدالرزاق سپس از تولیت و ویژگی «معارف‌پروری» او یاد کرده است؛ تعبیری که معمولاً برای کسانی به کار می‌رود که در ترویج مدارس جدید تلاش می‌کردند.



او می‌گوید ایشان از «آغاز مشروطیت و ابتداء مساوات و حرّیت الی الان هر صبح و شام علی‌الدوام در پی ترویج علوم و تکثیر دوائر این رسوم از بذل جان و مال این وجود ملایک خصال دریغ نکرده و کوتاهی نفرموده‌اند. در تأسیس مدارس جدید از قبیل باقریه [پسرانه] و فاطمیه [دخترانه] یا دایر نمودن قرائت‌خانه عمومی مجانی به جهت ترفیه حال داخله و خارجه به اعلی درجه جاهد بوده‌اند. از پرستاری غربا و عابرین و هواداری ضعفا و سائلین از هرگونه مواظب و مراقب بوده‌اند». آن‌گاه می‌افزاید: «تا آن درجه خواهان تسهیل سبیل

تمدن و تربیت و معرفت و بصیرت می باشند که به این خادم ملت و زاده این مملکت شیخ عبدالرزاق المتخلص بخائف ابن مرحوم آخوند ملاعلی اصغر امر و مقرر فرمودند که نموزجی از شرح حال گذشتگان وطن با زبان الکن خود به طریق ساده و آسان و موافق فهم فارسی خوانان فراهم آورم که حاوی سلسله سلاطین و جامع مختصر وقایع ماضین بوده باشد». نتیجه آن همین کتاب تاریخ ایران شده است. او در ضمن اشاره می کند که معلم و مربی پسر تولیت هم هست: «علی الخصوص سرو بوستان جلالت و دوحه گلستان اصالت الجلیل النبیل و الخلیل الاصلیل آقازاده مکرم جناب مستطاب حاج کلیدار که این بنده به معلمی اش مفتخرم (تاریخ ایران، دوره مقدماتی، ص ۲-۴). این کتاب برای مدرسه باقریه نوشته شده است. جناب آقای مهدی عباسی در تاریخ آموزش و پرورش شهرستان قم، از سال ۱۲۸۰ تا ۱۳۵۷ شمسی شرحی از مدرسه باقریه و تصاویری از آن آورده اند که در یکی از آنها عکسی از شیخ عبدالرزاق خائف شاعر ما هم دیده می شود.

۱۰۹

آینه پژوهش | ۲۵۵

سال ۳۵ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳



در تصویر بالا، مدرسه باقریه کلاس خصوصی تولیت آمده است و تصویر شیخ عبدالرزاق خائف از معلمان این مدرسه مشاهده می شود (تاریخ معارف قم از آغاز تا



سال ۱۳۱۳ ش، ص ۴۹)؛ شیخی که تخته سیاه را گرفته است. این تصویر در کتاب تاریخ معارف قم اثر جناب مهدی عباسی به چاپ رسیده است. متن این کتاب با تحلیل آن به زودی انتشار خواهد یافت.

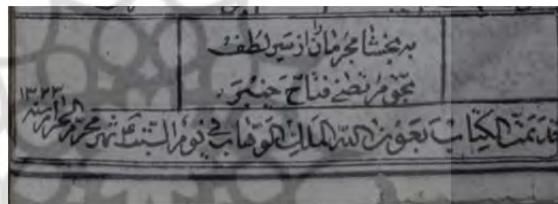
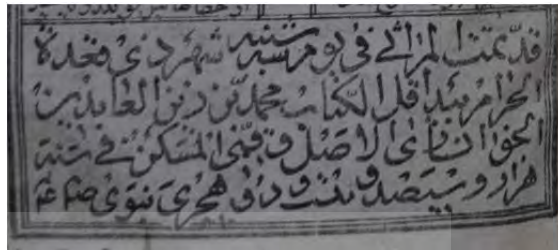


## دیوان خائف قمی

خائف قمی که متولد ۱۲۸۴ ق بود، در سال ۱۳۲۲ دیوانش را تدوین می‌کند و سال بعد هم منتشر شده است. در گذشته از مفلس قمی نقل کردیم که ده هزار بیت شعر سرود؛ اما تنها پنج هزار آن منتشر شده است. آنچه منتشر شده، شامل گزیده اشعار وی تا همان زمان و بیشتر در مدح و مراثی ائمه و نیز پنجاه مورد از غزلیات اوست. به نظر می‌رسد اشعار فراوانی که بعدها سروده شده، یا سروده بوده اما به کار عموم نمی‌آمده، در حاشیه دیوان دستنویس او آمده است. همین طور بخش غزلیات و



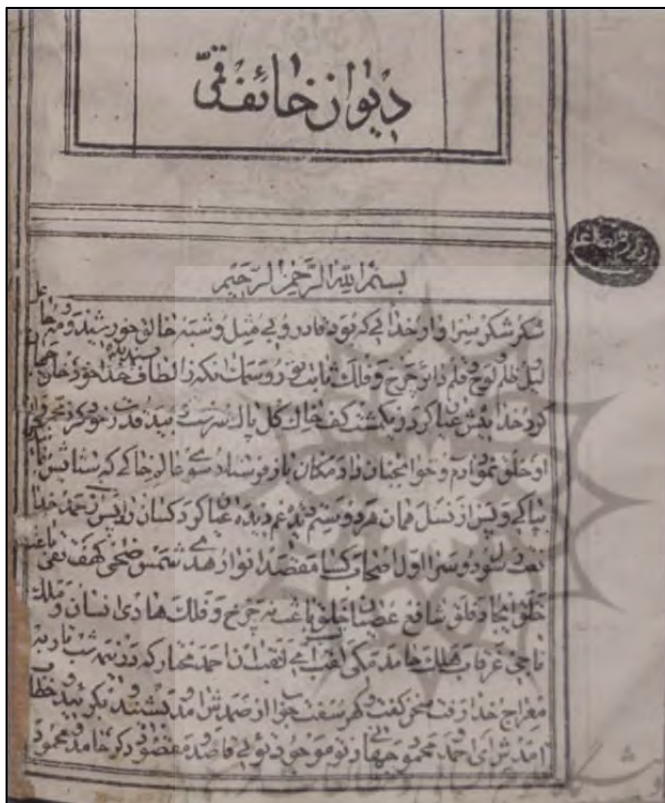
قطعه‌ها منتشر نشده است. نسخه چاپی از روی دفتر شاعر، به خط اقل کتاب محمد بن زین العابدین الخوانساری الاصل و قمی المسکن در سنه ۱۳۲۲ هجری نبوی کتابت و در ۱۳۰ صفحه منتشر شده است.



با توجه به اینکه دیوان خطی، بر اساس تاریخ‌هایی که شاعر در پایان هر بخش آورده، سال ۱۳۲۲ق است. این نسخه از دیوان، اساس همان نسخه چاپی است که سال بعد، یعنی ۱۳۲۳ق منتشر شده است. نسخه خطی اضافات فراوانی دارد که یا در وقت چاپ به ملاحظاتی کنار گذاشته شده یا بعدها سروده شده و در حاشیه نسخه افزوده شده است. این موارد البته کم نیستند؛ به علاوه که بسیاری موردی و دقیقاً مسائلی است که ما در این مرور به آنها توجه داریم. نکته شگفت این است که اگر این تاریخ‌ها را قمری بدانیم که لاجرم چنین است، به ویژه در چاپی که ماه قمری را هم پیش از آن ذکر می‌کند، باید فکر کنیم شاعر از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۷۰ق که درگذشته، اشعار زیادی سروده است. این موارد شاید همان هاست که در حاشیه نسخه خطی دیوان آمده است. آیا همه سروده‌های وی همین هاست یا بیش از این بوده است، نمی‌دانیم.

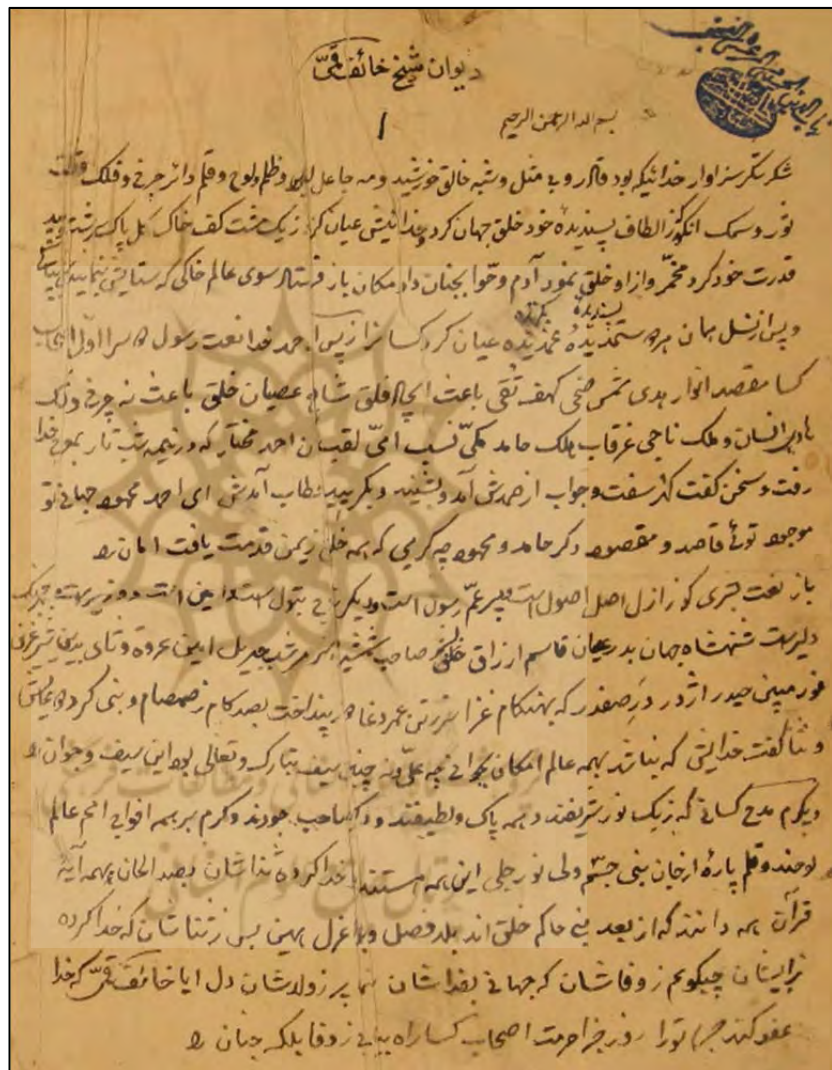
شغل اصلی او مسئله‌گویی در حرم حضرت معصومه بوده است. این شغل ظاهراً چندان مناسبی با سروده‌های غزل و هزلیات ندارد؛ اما مناسبت تام و تمامی با

اشعار مرثی و دربارہ امام حسین (ع) و دیگر ائمه و نیز مناقب و قصایدی دربارہ غدیر و مبعث و جز آن دارد.



دیوان خطی مانند چاپی، با بسمله و تحمیدیه آغاز شده است و پیش از آن و در بالای صفحه عنوان «دیوان خائف قمی» آمده است. دیوان موجود خطی مانند سایر دیوان‌ها، شامل قصاید و غزلیات و مرثی و هزلیات و مقطعات و رباعیات است. در تحمیدیه که در قالب بحر طویل نوشته شده است، جز ستایش خداوند، رسول و امامان، هیچ نکته تاریخی درباره خود یا دیوان ندارد، «دیگر مدح کسانی که ز یک نور شریفند، و همه پاک و لطیف‌اند، و دگر صاحب جودند و کرم، بر همه افواج امم عالم لوحند و قلم، پاره‌ای از جان نبی، جسم ولی، نور جلی، این همه هستند، خدا کرده نشانان به صد الحان، به همه آیه قرآن...». در تمام دیوان در آغاز

هر بخش، خاتمه بخش قبلی و شروع مثلاً بخش غزلیات یا هزلیات را با تاریخ ۱۳۲۲ نوشته است.



هدف ما در این نوشتار، ارزیابی تنوع شعری شاعر یا نقد اشعار وی نیست، بلکه صرفاً مرور بر فواید تاریخی آن است. طبعاً کار ارزیابی و بیان نکات ادبی آن که کاری تخصصی است، باید اهل فن بر عهده گیرند؛ اما در کل می توان گفت شعرها روان و

قابل درک بوده و طراوت خاص خود را دارد. به جز قصاید و غزلیات، شامل مراثی کربلایی نیز هست که در فرم همان اشعاری است که در دوره قاجاری رواج داشته است؛ هرچند به هرروی شاعر ما ویژگی‌های خاص خود را در سرایش این اشعار دارد. ما ضمن مرور، ابیاتی از اشعار وی را انتخاب و ارائه می‌کنیم تا عزیزانی که به متن آن دسترسی ندارند، به طور ضمنی با دیوان وی آشنا شوند. فواید تاریخی بیش از همه مد نظر ماست که در اشعار انتخاب شده ملاحظه خواهید کرد.

### مروری بر قصاید شیخ عبدالرزاق خائف قمی

نخستین قصیده، ابیاتی در ستایش خداوند با مطلع «بنام خداوند جان‌آفرین / پدیدآور آسمان و زمین» و بعد از آن در «توصیف خاتم انبیاء» با مطلع «درود بی حد و نعت فراوان/ به روح احمد و اولاد ذی شان» است (ص ۲). قصیده بعدی در منقبت امیرالمؤمنین و ذکر غدیر خم با مطلع «ماه فروردین مشام جان منور می‌کند / می‌وزد بادی که عالم را معطر می‌کند» (ص ۳). شعری «در منقبت مولود حضرت فاطمه سلام الله علیها» با مطلع «شد فصل خزان گشت دیگر موسم سرما / شد فصل غم و غصبه و رنج و الم ما» (ص ۵-۸)، شعری در «معجزه حضرت رسول و مصیبت آن حضرت (ص) (ص ۸) و حاشیه همان صفحه قصیده مولودیه. شعری در «معجزه حضرت امیرالمؤمنین (ع) و مصیبت آن حضرت (ص ۹) و شعری در «معجزه حضرت فاطمه و مصیبت آن مظلومه (س) (ص ۱۰)، در حاشیه: غدیریه. شعری در «معجزه حضرت امام حسن و مصیبت آن حضرت (ص ۱۱-۱۲) و شعری در مصیبت امام حسین و مصیبت آن حضرت (ص ۱۲-۱۱۵)؛ به همین ترتیب درباره باقی امامان هم این سروده‌ها ادامه دارد (امام دهم و یازدهم، ص ۲۱-۲۲).

در متن باز هم اشعاری درباره امیرالمؤمنین و کربلا درج شده است. از جمله «کیفیت شیر و فضّه و مصیبت حضرت ابی‌عبدالله» (ص ۲۶). «در حدیث کسا و مصیبت پنج تن آل عباد سلام الله علیهم» (ص ۲۸). «در حکایت جغدی با بلبل و مصیبت حضرت امام حسین (ص ۳۱)، در مدح حضرت امیرالمؤمنین (ص ۳۲). در حاشیه برخی صفحات غدیریه‌های دیگری هم هست که پیداست شاعر علاقه خاصی به

سرودن آنها داشته است (ص ۲۱، ۲۴). قصیده‌ای هم با عنوان فطریه دارد (در حاشیه ص ۲۵). اشعار متن و حاشیه، گاه در شکل مخمّس و مسمّط است و به این گونه قالب‌ها علاقه خاص دارد. بندی از یک قصیده این است: (ص ۲۹)

ساقیا بده جامی زان شراب رمانسی کز خمار آن بدهم دین و دل به آسانی  
کاین خطابم آمد دوش از سروش روحانی باده نوش و مستی کن هر قدر که بتوانی  
وقت را مده از دست کآورد پشیمانی

تا اینجا عموماً قصایدی درباره امامان است و چنان که گذشت تقریباً درباره همه امامان یک یا چند مورد دارد. نخستین اشعاری که اشاره‌ای تاریخی در آن آمده، اشعاری است که در حاشیه صفحه ۳۲-۳۳ آمده است و بالای آن نوشته شده است: در مولود حضرت ختمی مرتبت. سه بند این شعر درباره ایتالیا، انگلیس و آلمان و برخی از کشورهای دیگر در جریان جنگ جهانی اول است:

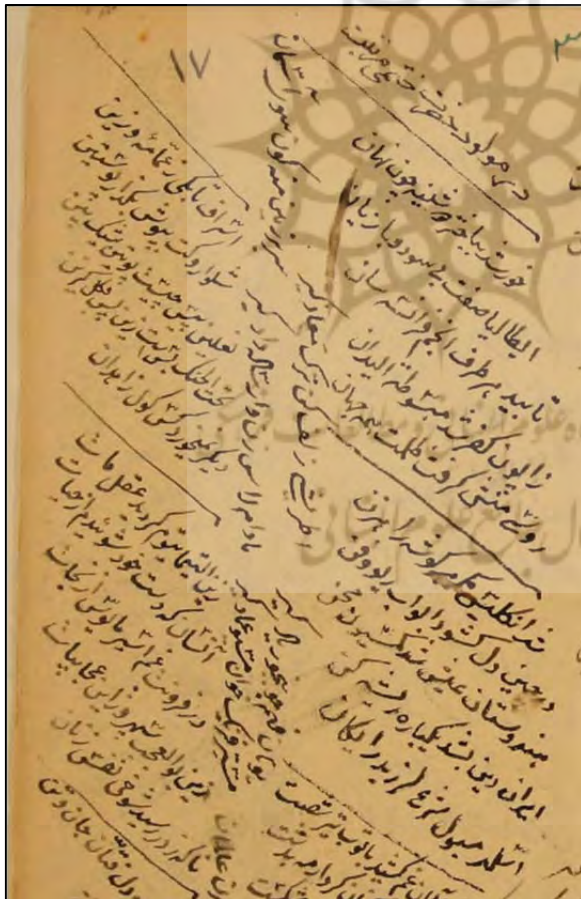
۱۱۵

آینه پژوهش | ۲۵۵  
سال ۳۵ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

خورشید بپا خیز دوشینه چون نهان ایتالیا صفت بی سود و با زیان  
تابید هر طرف انجم، فرانسه سان ژاپون کفر شد مبسوطه الیدان  
روسی منش گرفت ظلمت همه جهان  
شد انگلیس مگر هر گوشه راهزن در چین دل گشود ابواب ریو و فن  
هندوستان عیش شد کمسیون محن ایران دین بشد یک باره ریشه کن  
اسلامبول شرع لرزید رایگان  
آلمان غم کشید با توپ تیر شصت بمباردمان کنان کردار مه به دشت  
بلجیک قلب راز ایرپلان شکست بر ورشو و جود مترالیور بست  
کاتازون عقل عبرت گرفت از آن  
من بیطرف به جیب سر برده چون سواس فارغ زهای هو غافل ز دیپلماس  
کامد پروتسی ناگه به صد هراس کای بالکان جو روی صرب بی اساس  
ایام جهل رفت شد قرن عالمان...  
اسراف تا به کی ز عمامه وزین شلوار و کت بیوش و بگذار پوستین  
نعلین پیس چیست پوتین شیک بین تحت الحنک بس است زین پس فکل گزین  
دیگر نمی خورد کس گول زاهدان



زین اولتیماتوم گردید عقل مات آن سال که دست خود شوییدم از حیات  
در فرونت غم اسیر مایوس از حیات زمین بوالعجب سپهر و ژاپن عجایب  
ناگه ز در رسید شوخی نفس زنان  
... زین پولتیکها امروزه بند لب غم را کنار گذاشته نه، شادی همی طلب  
مولود مصطفی است یعنی شه عرب آن کامدش وجود بر ما سوی سبب  
ماده مدینیان، خورشید مکیان...  
وقت ولادتش انجم همی بریخت بر چشم کفر خاک باد رهش بییخت  
شیطان ز بیم او در هر طرف گریخت ایوان کسروی از یکدیگر گسیخت  
ایمان از او گرفت رونق به داستان





در مورد دیگری اشعاری درباره حج دارد. او تصریحی به سفرش ندارد؛ اما از ابیاتش چنین برمی آید که به حج رفته است: (ص ۳۵)

تا گرفتار آن نگار شدم	در بیان غصه خار شدم
چون به میقات وصل برخوردم	مَحرم طوف کوی یار شدم
لب به لبیک باز کردم چون	رحمتش را امیدوار شدم
دیده چون بر حریم قرب افتاد	به لب زمزمش دچار شدم
بهر تقبیل خال چون حجرش	از مقام ادب کنار شدم
حجر را در بغل چو بگرفتم	ز آتش وصل بی قرار شدم
از صفاتا به مروء کویش	سعیاها کرده مستجار شدم
عفو تقصیر خائفا می گوی	به در کعبه خاکسار شدم

بعد از آن فهرستی از اعمال عمره را در چند بیت آورده است.

شعری هم در ستایش شاهزاده اسماعیل با تضمین از خواجه حافظ دارد (ص ۳۹-۴۰). در مورد دیگری قصیده با عنوان «قصیده مدیحه» در حاشیه صفحه ۴۰ دارد که با این ابیات آغاز می شود:

به دوشین چو خورگشت در چرخ غایب	سما یافت زینت به نور کواکب
سپهدار ظلمت به هر سو روان شد	پی نظم و ترتیب چون نجم ثاقب

این اشعار ادامه دارد و البته تا ابیات فراوان بعدی روشن نیست مدیحه چه کسی است تا به این ابیات می رسد:

شهنشاه ایران به قم چون که آمد	ز کف منیعش خجل شد سحائب
ز الطاف بر تولیت کرد احسان	عصی و نگینی فروزان و ضارب

آن گاه خطاب به تولیت گوید: (ص ۴۱)

نگین مرحمت کرد بهر سلیمان	به موسی عصا داد از فیض راتب
شهنشه تو را هر دو بخشود آری	سزاوار دیدت به دیدار صائب

عصی را به دشمن بیفکن چو موسی  
نما قبطیان را قرین نوایب  
زانگشتر آباد کن دین و دنیا  
سلیمان صفت مور را شو مواظب  
الاتا طلوع است اندر مشارق  
الاتا غروب است اندر مغارب  
سر دشمنت زیر پای جلالت  
تن دوستان غرق بحر مواهب

در متن (ص ۴۱) ابیاتی در «تظلم به حضرت معصومه سلام علیها» است که از حضرتش ستایش کرده و از او خواسته است به مشکلات او هم توجه کند؛ هرچه به مورد خاصی از ظلم اشاره ندارد، اینکه مشکل شخصی او بوده یا مربوط به شهر بوده است.

ای دختر موسی بنما دفع تظلم  
چون نیست به جز نور تو فریادرس قم  
کردند به ما ظلم و نکردیم تکلم  
ای دخت نبی اخت ولی بر تو دکلم  
... هر کس به کسی خوشدل و من زار و نحیفم  
اندر نظر نیک و بد شهر خفیفم  
هستی تو سلیمان و منت مور ضعیفم  
ای دخت نبی اخت ولی بر تو دخيلم

و در بیت آخر که اشاره به «حکام ستم» دارد:

ما خائف زاریم ستم دیده و مظلوم  
از درگه حکام ستم، رانده و محروم  
دست من و دامان آن بضعة معصوم  
ای دخت نبی اخت ولی بر تو دخيلم

در ادامه و در متن (ص ۴۲) اشعاری «در مدح حضرت معصومه سلام الله علیها» دارد با این مطلع:

بیا تو ساقیا کنون شراب در پیاله کن  
حسود بدسرشت را به فعل خود حواله کن  
به جام زر ز مرحمت کنون می دوساله کن  
بهشت عدن رانشین به نام من قباله کن

تو هم قلم ز نظم من برای من رساله کن

.. گشا زبان منقبت به مدح شهریار قم  
که شد غمین دفین ز کینه در کنار قم  
خجسته خواهر رضا امیر و تاجدار قم  
به حرمتش ز آسمان گذشته اعتبار قم  
به هر زبان تو مدحتش بیا علی العجاله کن

## درباره قدمگاه خضر در قم

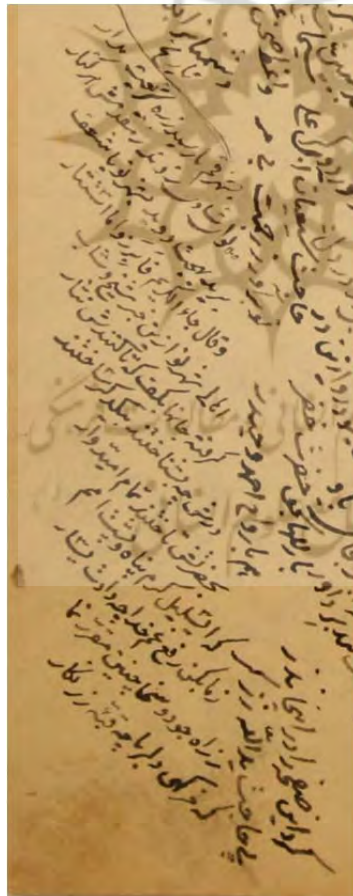
خائف قمی بندی هم درباره کوه خضر یا قدمگاه خضر سروده است که در حاشیه کتاب (ص ۴۱) آمده است:

این مکان رفیع جان پرور  
قله اش ز آسمان بود آیت  
هر طرف تا که چشم کار کند  
خالی از همّ و غمّ دنیا  
دلگشا جای و دل فزا مسکن  
یک طرف مسجدی چنین دلجو  
با خرد گفتم این جلالت و شأن  
گاه، رفعت بر آسمان جوید  
گفت زان رو که این مکان شریف  
حضرت خضر آن که در هامون  
اندر این جایگاه نمود نماز  
مسجد و مقدم جناب وی است  
زین سبب این مقام عالی قدر  
مرد و زن بر درش نهند جبین  
هر که را حاجتی بود در دل  
لاجرم بهر التجای به او  
کرد این صفحه را در اینجا نذر  
بارالها بحق حضرت خضر  
حاجت شیعیان آل علی  
سیما شیخ خائف قمی  
فاطمه خواهر رضای غریب  
کز شرف با فلک بود همسر  
دامنش مر بهشت را مظهر  
غم نداند در آن گشاید پر  
فارغ از درد و رنج و خوف و خطری  
دلربا کاخ نشین منظر  
یک طرف معبدی چنین دلبر  
از چه این کوه را بود در بر  
گاه، گوید که قدرم افزون تر  
شد قدمگاه خضر پیغمبر  
هر که گم شد رهاندش ز خطر  
از برای خدای جن و بشر  
کاینچنین پر ضیا بود به نظر  
شد زیارتگه کسان یکسر  
از وضع و شریف و خورد و کبر  
حاجتش می شود روازین در  
که شفاعت کند بر داور  
پی حاجت یدالله زرگر  
هم به ارواح احمد و حیدر  
تو برآور ز رحمت بی مر  
واعظ صحن عصمت داور  
بضعه پاک موسی جعفر

## شعری درباره شیخ عبدالکریم حائری

شگفت است که در سروده‌های او جز یک شعر درباره حاج شیخ عبدالکریم حائری نیست. (طبعاً تا آنجایی که من در دیوان نگریستم). وی در شعری که در حاشیه

(ص ۴۲-۴۳) آمده است، سروده‌ای درباره ورود مرحوم عبدالکریم حائری به قم و اقدام وی درباره مراسم عزاداری و تهیه چادر دارد که بر اساس تاریخی که خود او در شعر آورده، مربوط به سال ۱۳۴۲ ق است. این زمان نزدیک به دو سال از ورود حاج شیخ به قم گذشته بوده است. خائف در اشعار نام ایشان را نیاورده، اما از اشاره او به «کریم» می‌توان حدس قوی داشت که مقصودش حاج شیخ عبدالکریم حائری است. در این شعر از محمد بن حسین قمی که قاضی بود و برای اجرای دستور شیخ، به اصفهان رفت و به چادری هم که برای محل عزاداری خریده، اشاره شده است. دو بار از شخص مورد نظر یا همان کریم با تعبیر «شریعت مدار» یاد می‌کند که ظاهراً کسی جز حاج شیخ نمی‌تواند باشد. خائف ذیل عنوان «تاریخ» می‌گوید:



به شهر قم تا رسیده ز ره شریعت مدار  
برید و بهجت دوید به شهر نو با شعف  
اهالی شهر نو ازین خبر شیخ و شاب  
دُرُش چو بشناختند به یکدگر ساختند  
که ای سلیل کرم پناه و پشت امم  
ز راه جود و سخا چنین مقرر نما  
برای ذکر عزای تبکیه شهر نو  
ز بس که بُد دل رحیم ز لطف عام آن کریم  
به حُسن خلق و کرم به کف گرفته قلم  
که چادری خوش قماش برای سلطان دین  
محمد بن حسین که قاضی موسوی است  
بماند تا دوختند به وفق دلخواه او  
چو گشت چادر تمام مطابق میل او  
کرایه حمل را علاوه بر این سخا  
به قم چو چادر رسید تبکیه شهر نو  
به پای شد با خبر ز اهل قم سر بسر  
برهنه سردستانان نموده بر آسمان  
جلال و عزّت بده همه ابّهت بده  
که نام نیکی از او تبکیه شهر نو  
یکی ز اهل محل که شیخ خائف بود  
بدیّه بر سرود برای تاریخ این  
که یک هزار و سه صد فزون چهل بادو بود  
که از شریعت مدار تبکیه شهر نو  
خدای بادا معین بدو به دنیا و دین  
همیشه با کسب نور کند مه از آفتاب  
به مسند امجدی ز رحمت سرمدی

نوای شادی زدند ز مقدمش هر کنار  
و قال: جاء الکریم فابرزوا ما استشار  
گرفته جانها به کف که تا کنندش نثار  
به حضرتش تاختند تمام اُمیدوار  
ز ما بکن رفع غم خدا چه دادت یسار  
که خرگهی دلربا چو قبه ز رنگار  
به ما شود مرحمت ز بخشش بی شمار  
قبول کرد این سؤال چو دیدشان ذو عسار  
به عامل خود رقم چنین نمود استوار  
ز نو مهیا کنید متین و خورشید وار  
ز قم برفت اصفهان برای ترتیب کار  
یگانه خرگه که چرخ ازو گرفت اعتبار  
برای حملش بماند به محنت و غم دچار  
نمود بانی عطا چو دید او را فکار  
به پای شد بی توان ز همت هشت و چار  
ز بهر دیدار آن دوید بی اختیار  
که ای خدای جهان کریم آمرزگار  
به عمر کثرت بده تو بر شریعت مدار  
به بلده پاک قم نهاده شد یادگار  
کتاب اشعار او غنی است از اشتها  
به طرز بس ساده ای نه رمزی و استعار  
ز هجرت احمدی به گردش روزگار  
بماند این کار خیر به سالها پایدار  
که کرد ما را قرین به عزّت و افتخار  
هماره ای نور صبح برآید از شام تار  
شریعت احمدی به وی بود برقرار

در متن دیوان (ص ۴۴) شعری در تهنیت غدیر خم و منقبت مولای متقیان دارد با این مطلع:

رسید فصل فرودین جهان معطر آمده      همای طبع را ز نو هوای دیگر آمده  
گذشت موسم خزان زمان ساغر آمده      به طرف باغ گل بین برون ز خاور آمده  
ز ابر بر سر چمن، عبیر و عنبر آمده      بیار ساقیا می ام که دور غم سرآمده

در متن (ص ۴۵) بازی شعری «تهنیت غدیر خم منقبت مولای متقیان» آمده است.

### قصایدی در ستایش سید محمد باقر تولیت

شیخ عبدالرزاق در جای جای این دیوان، اشعاری در ستایش خاندان تولیت و عموماً محمد باقر تولیت دارد. در حاشیه اشعاری در ستایش محمد باقر تولیت (م ۱۳۵۹ق / ۱۳۱۹ش) [فرزند میرزا سید محمد حسین متوفای ۱۳۱۷ق و پدر سید ابوالفضل تولیت] و طبعاً در دوره پهلوی اول دارد. ستایش از تولیت در اشعار شاعران قمی سابقه دارد؛ چنان که محمد علی انصاری (دیوان، ص ۱۲۳-۱۲۵) شعری هم در ستایش محمد باقر تولیت دارد که ماده تاریخ او را هم در آن گنجانده است. اشعار خائف در ستایش تولیت، درباره آباد کردن یک قریه و ساختن مسجدی برای آن است و تاریخ آن در این شعر «بانی خانه خدای بود» است. چنان که از اشعار زیر آشکار است، هدف اصلی در این اشعار ستایش از تولیت است؛ اما به طور معمول در آغاز یادی هم از رضا شاه دارد: (ص ۴۵)

عهد سلطان پهلوی که رضاش      نام و ایران از او رضای بود  
حضرت تولیت که اندر اسم      سمی پنجم اولیای بود  
ز نگاهی کویر کرد آباد      نظرش بین که کیمیای بود  
پس از آباد این بیابان خواست      ذکر خیرش پابجای بود  
کرد بنیاد مسجدی که ببری      همی از عجب و از ریای بود  
جست تاریخ آن ز خائف گفت      «بانی خانه خدای بود»

باز به مناسبت ستایش از تولیت، از پهلوی هم تمجید می کند و اصل شعر ظاهراً درباره باغ سالاریه است: (ص ۴۵)



به عهد سلطنت پهلوی رضا شه راد  
جناب تولیت قم سلیل پیغمبر  
به جدّ و جهد در این وادی وسیع  
برای اینکه خدایش مراد داده بکام  
هماره فیض خدا باشد شامل حالش  
بی‌ریا مسجدی بنا فرمود  
سرود خائف قمی برای تاریخش  
که گشت خطّه ایران ز کوشش آباد  
سمیّ حجت پنجم هست فخر  
بسان روضه رضوان حدیقه‌ای بنیاد  
به فکر ساختن مسجدی بدیع افتاد  
که کارها پسندیده راکناد زیاد  
که محلّ نماز و ذکر و دعا است  
که تولیت ز بزرگی چنین بنا بنهاد  
در قصیده دیگری باز به همان سبک و سیاق می‌گوید: (ص ۴۵)

عهد فیروز روز شاه رضا  
تولیت پور فاطمه که بنام  
اندرین شوره‌زار از نظری  
کردگارش همیشه باد پناه  
دید بنیاد عمر بر باد است  
بی‌ریا مسجدی بنا فرمود  
خواست تاریخ آن ز خائف گفت  
در اشعار دیگری (ص ۴۶) باز از خدمات تولیت در تعمیر آستان حضرت  
معصومه (س) یاد می‌کند:

در زمان پهلوی شاهنشاه ایران رضا  
کرد تعمیر آستان دختر موسی‌الکظیم  
سال تاریخش چو جست از خائف قمی بگفت  
پایدار آیدون همی از تولیت ماند بنا  
ماده تاریخی هم برای درگذشت شخصی با نام میرزا هاشم سروده است که در  
قبرستان شیخان ساکن بوده و همان جا هم دفن شده است: (ص ۴۶)

میرزا هاشم خجسته روان  
کار او جمله بود ذکر و دعا  
این مکان را برای خویش ساخت  
در جمادی نخست از عالم  
که به شیخان گزیده بود مکان  
روز و شب با قرائت قرآن  
تا شود بعد موت دفن در آن  
چشم پوشید و رفت سوی جنان

کردگارا قرین رحمت ساز روح پاکش به خلد از احسان  
سال فوتش ز خائف قمی خواستم کرد این لطیفه بیان  
جای هاشم یکی نشان و بگو باز گردیده ساکن شیخان

در متن (ص ۴۶-۴۷) قصیده‌ای «در تهنیت مولود حضرت صاحب‌الزمان علیه صلوات الله الملك المنان» دارد. اصولاً اشعاری که در ستایش عید ولادت صاحب‌الزمان است، اغلب به نوعی طعنه به ظالمان و ستمگران دارد. مطلع این شعر و برخی از ابیات آن چنین است:

ای طبع! خزان آمد الله ز چه در خوابی بر آتش دل برخیز از باده بزن آبی  
تا چند ز جور چرخ در پیچی و در تابی هشدار که شد فرصت چون باده عنابی  
وقت است اگر یک دم از عمر تو دریابی  
... این عید بود مولود بر مهدی دین پرور در همچه زمان گردید زائیده وی مادر  
ایام کجا دارد کوروزی از این بهتر گردید جهان خرم از نور رخس یکسر  
شو مادح او کز وی خیر دو جهان یابی  
... تا پرده‌نشین گشتی گردید جهان ویران آری به مثل گویند این نکته سخن گویان  
چون پیشه شود خالی از همه‌مهمه شیران خراسان به طمع آیند هر گوشه سوی جولان  
با صورت قلابی با سیرت کلابی  
مردم همه از خبث این طایفه بدنام گوساله پرستیدند در فرقتت ای ضرغام  
وقت است زنی گرد دست بر قائمه صمصام بزدایی از رحمت این زنگ تو از اسلام  
این یک دو سه بی کس را خوبست که دریابی  
تا شمع رخت گردید از پیش نظرها گم در هر بلدی شوری افتاد از این کژدم  
زان زهر سرایت کرد اندر بلد ما قم در گشتن این موزی ای میر ولایت قم  
نگذاشت بجا باقی او مسجد و محرابی

این جمله اخیر او اشاره به چه کسی است که چنین تصویر بدی از او به دست داده است؟

در متن (ص ۴۸) قصیده‌ای در «تهنیت مولود حضرت صاحب‌الزمان علیه الصلاة و السلام» آمده است. در حاشیه همان صفحه، یکی از غزل‌های شاعر آمده است:  
«بسر فتاده به پیری مرا هوای گلی / که بل جوان شوم از جذبہ ی لقای گلی».

در حاشیه (ص ۴۷) ابیات دیگری باز درباره تولیت و البته در بیت اول درباره شاه پهلوی می گوید:

خسرو پهلوی رضاشاه راد چون به تخت شهنشهی بنشست  
سمی پنجمین امام هدی تولیت آن سلیل پاک سرشست  
دید درگاه بنت موسی را از مرور زمان ریخته خشت  
کرد تعمیر جمله طاق و رواق نام نیکی برای خویش بهشت  
سال تاریخ آن ز خائف جست بجنابش چنین جواب نوشت  
بوسه زن قبر و سر بسای و بگو زایر قبر او رود به بهشت

در متن (ص ۴۹) قصیده ای «در تهنیت مولود حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و سهل الله مخرجہ» آمده است. روشن است که اینها را در طول سالیان در ایام نیمه شعبان سروده و وقتی دیوان را تدوین کرده است، آنها را یک جا پشت سر هم یا نزدیک به هم آورده است. مطلع شعر این است:

عید مولود ولی خالق یکتاستی  
از قدومش صحن دنیا سینئه سیناستی  
انس و جان را در گمان کاین عیش ارزانی بمانست  
غافل از جشن ملک کاندرا سما برپاستی

### سروده ای درباره حجاب

در حاشیه ص ۵۰ قصیده ای با عنوان حجابیه دارد؛ ادبیاتی که می دانیم از اوایل قرن چهاردهم خورشیدی رواج یافت و شرح آن را در داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب (تهران، ۱۳۸۳) بخش «حجاب و ضدحجاب در شعر فارسی معاصر» آورده ایم. شعر خائف این است:

دلبری ماهروی و عنبر بوی سروقدی لطیف و مشکین موی  
بود مانند کبک در رفتار پیچه ای همچو بخت من بر روی  
داشت با پیچه زمان غوغا که قمر بُرده ای به ابر فروی

گشته‌ای تا قرین به ماه، رخم غم فشارد مرا همواره گلوی  
از تو در بوتّه غم گداخت تنم به محک چون نسوده بودم خوی  
تا تو افتاده‌ای به چهره من روز من شب نموده‌ای چو هووی  
آفتابم من و نهان در ابر دیده کس در حجاب ماه! بگوی  
پرده از روی نور بردارم نرود با تو آبم از یک جوی  
پیچّه گفتا بهل خیال محال بیهده در طریق جهل مپوی  
زنگ غفلت ز لوح جان بزدای گرد غم ز آینه خیال بشوی  
گر نپوشی تو این رخ زیبای ببردت به نرگس جادوی  
روسیاه و خلاف میل توام لیک این پند را ز من بشنوی  
از سیاهی بود مزیت من چهره از ذره‌ام شود نیکوی  
با سفیدی قرین سیاهی به شاهد م خال و مزّه و گیسوی  
شب قدری تو و نهان خوش‌تر روز وصلی و خفیه به ز عدوی  
پری از چشم بد نهفته نکوست خوبو خوب‌تر که در مشکوی  
شوی سوی زن آمدن دُزی است ردی است آن که زن رود سوی شوی  
ماه و خورشید را بتابستان چون عیانند مشتری‌ای گوی

در متن (ص ۵۱) قصیده‌ای «در مدح حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام» دارد با این مطلع:

گر به من یک نظر آن دلبر طّاز کند ز دلم طایر غم یکسره پرواز کند

در ادامه در متن (ص ۵۲-۵۴) قصیده‌ای «در تهنیت مولود صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان» طبعاً بسیار بلند دارد که مطلع آن چنین است:

دوش که خورشید به چاه غرب شتابان روی زمین شد سیاه چون شب هجران  
زنگی شب با جنود نجم برون تاخت یافت چو خالی فلک ز مهر فروزان  
... مولد مهدی امام حاضر و غایب قائم آل محمد حجت یزدان ...

در حاشیه (ص ۵۱-۵۴) منظومه‌ای با عنوان حکایت عرب بیابانی آمده است که شرح حال عربی از زمان هارون عباسی است.

در متن (ص ۵۳ و ۵۴) دو قصیده یکی «در مدح اسدالله الغالب علی بن ابی طالب» و دیگری «در تهنیت مولود حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها» آمده است. بعد از آن (ص ۵۵) قصیده «در تهنیت مولود حضرت حجت سلام الله علیه و علی آبائه» آمده و در صفحه (ص ۵۶-۵۷) باز «در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاة و السلام» قصیده ای آمده است. در حاشیه این دو صفحه (ص ۵۵-۵۶) منظومه ای با عنوان زاغ و شهباز در شرح یک خواب آمده است. در حاشیه (ص ۵۶-۵۷) نیز غزلی با عنوان «یا صاحب الزمان» درج شده است که ستایش امام زمان در آن آمده و بیت اخیرش این است:

تولیت خادم معصومه قم، کان کرم      زنده از جود و سخا سلسله ی آبا کرد

این بیت گویا بعد و با قلمی دیگر بر آن غزل افزوده شده است.

در متن (ص ۵۸) باز شعر بلندی در مدح امیرالمؤمنین (ع) با این مطلع دارد:

دلم سیر آمد از دنیا و زین وضع دگرگونش

که جز غم حاصلی ما را نشد از گردش دونش

در حاشیه (ص ۵۸-۵۹) قصیده ای با قلم صورتی در ستایش حضرت معصومه (س) دارد:

این مضجع زاده علی و زهراست      این دُخت امام هفتم و اُخت رضاست  
ایوان و رواق و قبه اش را با عرش      فرقت چه بود، این به زمین آن به سماست  
... یا فاطمه اشفعی لخائف و لنا      چون چشم امید آفرینش به شماست

در حاشیه (ص ۶۰-۶۱) با قلمی به رنگ سبز، اشعاری در ده بیت درباره آوردن جنازه رضاشاه به قم سروده شده است و طبعاً همراه با ستایش مرسوم زمان است:

در مه اردیبهشت عالم منور آمده      ز ابر نیسان عرصه ایران معطر آمده  
خسرو دور از وطن با وجهه بس دلخراش      به دیدار وطن یک بار دیگر آمده  
از برای طوف قبر خواهر سلطان طوس      جسم شاه پهلوی بی روح از در آمده  
دارد امید شفاعت زین حریم لاجرم      دست خالی بسته بست لب با دیده تر آمده

بارالها مالک الملک ترا شه بنده است جز تو یا رب بنده را کی بنده پرور آمده  
شادمان در باغ رضوان بین روانش را روان تا به کاخ دختر موسی بن جعفر آمده  
سید ما تولیت با جمله خدام حرم بهر استقبال شه با اشک احمر آمده  
باد باقی پور رادش بر سریر سلطنت تا منور عالم از خورشید انور آمده  
خاندان سلطنت را تسلیت گویان همی خادمان حضرت معصومه یکسر آمده  
خائف قمی غلام پیر این صحن و رواق خادم شرع نبی بر شه ثناگر آمده

شرح بازگشت جنازه رضا شاه به ایران را محمدرضا خلیلی عراقی در کتابی با عنوان بازگشت نوشت که بخش قم آن در ص ۱۹۵-۱۹۷ آمده است. این کتاب به مناسبت چهلمین روز دفن رضاشاه در پنج شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۲۹ منتشر شد.

در متن (ص ۶۰-۶۱) اشعاری در «مدح و مصیبت حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) آمده است. در ادامه (ص ۶۱ و ۶۲) باز هم اشعاری «در مصیبت حضرت ابی عبدالله الحسین (ع)» و «در مصیبت حضرت ابی عبدالله زبان حال سیدسجاد» و «ساقی نامه در مصیبت حضرت ابی عبدالله (ع)» آمده است. دو غزل نیز در حاشیه (ص ۶۲) آمده است. در متن (ص ۶۳-۶۴) نیز چند شعر در مصیبت حضرت ابی عبدالله (ع) آمده است. اشعار به سبک‌های مختلف درباره امام حسین (ع) در صفحات بعدی (ص ۶۵-۶۶) ادامه می‌یابد. بندی از آن این است:

ای فلک گردی الهی واژگون کرده‌ای سلطان دین را غرق خون  
ای فک از کین تو فریاد و داد خاک آل مصطفی دادی به باد  
ای فلک از چه نگردیدی خراب تشنه لب گُشتی حسین را نزد آب  
ای فلک این قسم رفتارت چه بود با حسین تشنه لب کارت چه بود  
ای فلک خون دل نمودی مرتضی در غزای اکبر گلگون قبا  
ای فلک قد پیمبر چون کمان کرده‌ای از داغ عباس جوان  
ای فلک زهرا ز کینت خون دل است صبر بر داغ حسینش مشکل است  
ای فلک کردی به خائف آشکار کینه‌ها در فرقت رخسار یار

در حاشیه (ص ۶۳ و ادامه آن ۶۴) اشعاری در ستایش حاکم قم است که ابتدا اشعاری در ستایش رسول و امام علی (ع) و فرزندانش آمده و در پایان گوید:



جناب اعظم رکنی سلاله شاهان که داورش صفت داوری عنایت کرد  
برای اینکه به فریاد بی کسان برسد شهنشهش به سوی شهر قم حکومت کرد  
مراحمی که به خائف تو را بود همه وقت دعای خیر به جانت همی حوالت کرد  
هماره تا که فلک دور می زند شب و روز ز فتنه های زمانت خدا حفاظت کرد

در صفحات ۶۷-۸۴ متن کتاب، همگی اشعاری درباره امام حسین (ع) در سبک های مختلفی است که اواخر دوره قاجار و تا روزگار مؤلف رایج بوده است. شعری با عنوان «تضمین حافظ در مبارز طلب کردن اشقیا» دارد (ص ۸۰). شعر دیگری در حاشیه (ص ۸۰) در وقت یکی شدن عزای حسینی و فروردین دارد و به شکل جالبی آن را عرضه کرده است. دو بند آن چنین است:

ماه فروردین رسید و گشت فصل نوبهار می وزد باد بهاری در چمن از هر کنار  
لاله و ریحان و سنبل روید اندر مرغزار شکر الله کامرانم کرد آخر روزگار  
بر مراد دل رسیدم خوش دل و امیدوار  
کوکب اقبال بوسفیانیان اندر ضیاست زاده مرجانه راهنگام عیش جانفزاست  
گرچه هنگام ربیع و گاه گلگشت و صفاست اهل بیت مصطفی را اول رنج و بلاست  
بوترابی را خزان است و یزیدی را بهار

### شعری در ستایش زهرا خانم بانی آب انبار زهرائیه در کوچه رهبر - فردوسی

شعری هم با قلمی به رنگ سبز در حاشیه (ص ۷۴) درباره یک آب انبار - در کوچه رهبر - سروده است که متعلق به حاجیه زهرا دخت ناصر - همسر عباس - از منسوبان تولیت بوده است. این آب انبار در کوچه رهبر در شهر نو، محله ای که بعد از آمدن حاج شیخ عبدالکریم و پس از سیل ۱۳۱۳ش ساخته شد، قرار داشته است. می دانیم که در گذشته، این بخش را «بیرون دروازه» می نامیدند؛ جایی که قلعه مبارک آباد نیز بود و پس از سیل، در آنجا خانه هایی برای افراد آسیب دیده ساخته شد. امروزه «مسجد معصومیه» در کوچه حائری در میانه این خانه ها قرار دارد. ادامه این مسیر به کوچه فردوسی می رسد که «مسجد زهرائیه» و آب انبار کنار آن که بعد جزء مسجد شد و حتی مسجد روی آن ساخته شد، در این

کوچه قرار دارد. تاریخ ساخت این آب‌انبار، ۱۳۷۰ ق است؛ همان سالی که خائف قمی درگذشته است.

دخت ناصر حاجیه زهرا که هست از سلیل تولیت در انتساب  
دید چون لب تشنگان با روی زرد بهر آب از هر طرف در التهاب  
گفت با عباس هم بالین خویش قم و عجل فی طریق من صواب  
شو پناه بندگان تا وارهی ای پناهی روز محشر از عقاب  
کوچه رهبر محل شهر نو مرکز پاکیزه بنما انتخاب  
برکه‌ای بنمایا چون سلسبیل تشنگان را ساز از خود کامیاب  
یاد کن لب تشنگان کربلا هم ز بی‌آبی به فردای حساب  
آب دادن بهتر از نان دادن است می‌دهد بر ما خدا اجر و ثواب  
لاجرم این برکه را تأسیس کرد باز ماند سال‌ها از نقل آب  
سال تاریخ بنا را خواست چون خائف قمی چنین دادش جواب  
یک‌هزار و سیصد و هفتاد چون شد ز هجرت پر شد این انبار آب

چنان‌که ملاحظه شد، این مصرع «کوچه رهبر محل شهر نو» آن هم سروده شده پیش از سال ۱۳۳۰ بلکه جلوتر از آن، نشان از قدمت این دو نام دارد. عنوان شهر نو، به محله‌ای که پس از سیل معروف قم در سال ۱۳۱۳ ساخته شد، اطلاق شده است. این سیل در نیمه شب ۱۳۱۳/۳/۲ آمد و پس از خرابی سنگینی که به شهر وارد شد، با کمک دولت خانه‌هایی برای افراد بی‌بضاعت در جایی که شهر نو نامیده شد و زیر نظر مرحوم آیت‌الله حائری ساخته شد. به احتمال میدان نو هم که در آغاز این محله قرار داشت، به همین مناسبت نامیده شده است. روز ۱۰ اسفند ۱۴۰۲ فرصتی شد تا با یکی از دوستان اهل محله پیش‌گفته، جناب آقای خوش‌کلام به کوچه رهبر و کوچه فردوسی برویم. آب‌انبار یادشده در کوچه فردوسی و فاصله نزدیک کوچه رهبر بوده است. بعدها «مسجد زهرائیه» - به مناسبت نام بانوی واقف آب‌انبار - روی این آب‌انبار ساخته شده است. وقتی از در حیاط مسجد داخل شدم، مستقیم به زیرزمین رفتم. ستون‌های قدیمی آب‌انبار هنوز وجود داشت و در حال تعمیر آن فضا بودند. گویا وارد یک شبستان قدیمی در مساجد دوره قاجار شده بودیم. سردر آب‌انبار تا سال‌های بعد از انقلاب هم موجود بود؛ اما بعد تخریب و آن قسمت هم به مسجد افزوده شده است.

تاریخ روی محراب مسجد ۱۳۹۸ق که سال‌ها پس از ساخت آب‌انبار بوده است. بسیار روشن است که «زهرائیه» از همان زهرا خانم در شعر شیخ عبدالرزاق گرفته شده است. یکی از اهالی محل نیز که نامش آقا حسین نجار بود، همان ابتدا گفت این زن از خانواده تولیت بوده است؛ نکته‌ای که در شعر هم آمده است. از طریق اطلاعی که آقای هادی به از یکی از اعضای خانواده تولیت به دست آوردند، زهرا خانم دختر شمس‌ی خانم و در واقع دختر سید حسین متولی باشی است؛ بنابراین عمه سید ابوالفضل تولیت بوده است. طبعاً به همین دلیل شیخ عبدالرزاق او را از سلیل تولیت دانسته است.



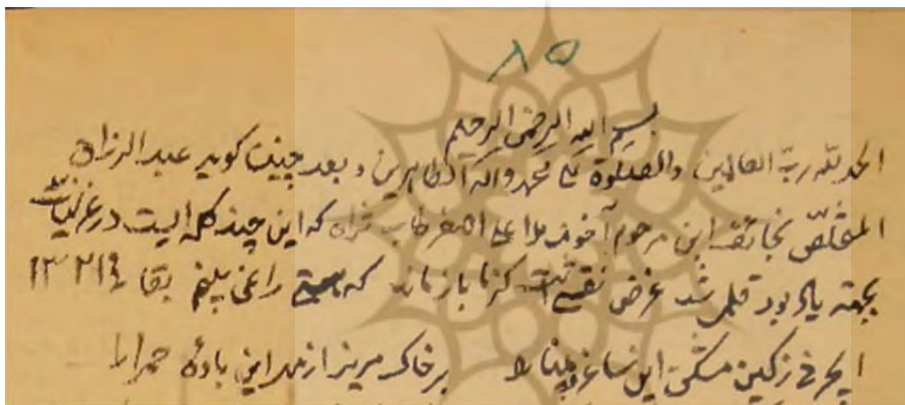
آب‌انبار قدیمی که مسجد زهرائیه روی آن ساخته شده است



کوچه فردوسی در محله رهبر

## گزارشی از غزلیات شیخ عبدالرزاق

پس از اشعاری که در مرثیه امام حسین (ع) و وقایع کربلا سروده است، نوبت به غزلیات او رسیده است. وی در تاریخ ۱۳۲۱ در آغاز بخش غزلیات می‌نویسد: بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، و الصلاة علی محمد و آل الطاهرین. و بعد چنین گوید عبدالرزاق المتخلص بخائف ابن مرحوم آخوند ملا علی اصغر - طاب ثراه- که این چند کلمه‌ای است در غزلیات، به جهت یادبود قلمی شد. غرض نقشی است کز ما ماند / که هستی را نمی‌بینم بقایی. ۱۳۲۱.



۱۳۲

آینه پژوهش | ۲۰۵  
سال ۳۵ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

بندی از نخستین غزل این است: (ص ۸۵)

ای چرخ ز کین مشکن این ساغر مینا را	بر خاک مریز از مهر این باده حمرا را
هرچند که پرکینی بی مهر و بدآیینی	اما ز جفا منما پر خون تو دل ما را
زاهد! نکنم دعوت بر حوری و بر جنت	یک جو نکشم منت من کوثر و طوبی را
اریار به من سازد با غیر نپردازد	امروز دهم از کف من عشرت فردا را
ای باد صبا بر گو با دلبر سنگین دل	دادم به رخت دین را هم دنیی و عقبا را
دست من و دامانت، جود تو و احسانت	با ما بنما یکدم از لطف مدارا را
آن روز که شد خائف در وصف رخت عارف	بنمود ز سر بیرون سیر گل حمرا را

این غزل‌ها در متن و حاشیه ادامه دارد؛ چنان‌که در حاشیه گاه رباعی هم دیده می‌شود.

نمونه غزلی دیگر از خائف این است (ص ۸۷):

آن پرچهره که با دلشدگان در کین است  
بارقیبان ز چه یارب همه اش تمکین است  
کرده پرچین سر زلفش پی تسخیر قلوب  
هم بر ابروش به یغمای دل ماچین است  
نفس عیسویش بود و مرا کشت بنواز  
چه توان کرد که عاشق کُشی اش آیین است  
گرچه تا ساعدش از خون دلم کرده خضاب  
باز چون بنگرشم ذکر لبم تحسین است  
زیر کوه غمش ار جان سپرم چون فرهاد  
شاد از آنم که شکرخند لبش شیرین است  
عشق بازی به نکویان و خراب از می ناب  
زاهدا منع نسازم که همینم دین است

در مواردی، در حاشیه رباعی‌هایی هم دارد: (ص ۸۷)

خوشا آنان که آیینی ندارند  
نظر بر مذهب و دینی ندارند  
نه ننگ از کفرشان نه فخر از اسلام  
به هر کیشی عبادت می‌گذارند

همچنین این رباعی:

ای روی تو آفتاب و زلف تو غمام  
وی روی تو روز و زلف مشکینت شام  
در کشتن ما مکن چنین ضحاک  
کین کبر شود ز کاوه ریش تمام

در این صفحات غزل‌های متعددی آمده است؛ بیشتر در متن و گاه در حاشیه. یکی از آنها در حاشیه (ص ۸۸) چنین است:

تا بسته دلم در خم آن زلف دو تا شد  
هوش و خرد و دین ز کفم جمله رها شد  
شمع رخت از مجلس ما رفت و ندانی  
با عاشق دل سوخته از هجر چه‌ها شد  
گردیده پریشان چو سر زلف تو روزم  
زان دم که ز کف دامن وصل تو رها شد  
لیلی منشا! هر که به کوی تو قدم زد  
مجنون صفت انگشت‌نمای همه جا شد  
با غیر شب و روز به می خوردن و شادی  
واندوه فراق و غم تو قسمت ما شد  
بنهاد فلک روی تو با ماه به میزان  
این کفه زمین ماند و دگر کفه هوا شد  
شیرین لب من! سیم تن! غنچه دهانا!  
دانی که به خائف ز جفای تو چه‌ها شد؟

نمونه‌ای دیگر: (ص ۹۰)

رمضان آمد و با باده کشان کرد ستیز / خون خم ریخت بپا کرد دو صد رستاخیز  
بس که از خون رزان روی زمین کرد روان / تا قیامت همه آفاق بود عنبر بیز  
مردمان مویه کُنّان موی کُنّان دل پر خون / همه گشتند روان وز دو بصر کوکب ریز  
دست بر دامن شوال ز راز مهر زدند / همه وز بهر تحف بر سر کف جان عزیز  
دید شوال چه آن غلغله فرمود بعید / داد ایشان بستان با سپهر بس خونریز  
شاه عید آمد و بر پیل سعادت بنشست / داد دستور به کشر که کنند عزم ستیز  
اسب تازان بشکستند چو تقوی را کرد / مات و حیران و پیاده رمضان رخ بگریز  
خائف از آب حیات آیدت از چشمه طبع / مشتری نیست تو اگر نیم پیشیز

در متن چاپی دیوان (غزل ۲۱) این شعر آمده و در بیت سوم، مصرع دوم، به جای «کوکب ریز»، «گوهر ریز» آمده است.

در کنار آن غزل دیگری با این مطلع آمده است: (ص ۹۰)

ای دل همیشه معتکف خانقاه باش / در کوی دوست از سر جان مرد راه باش  
فرعون حرص را بنما غرق سیل هجر / در طور عشق محو کلام اله باش

تعداد رباعی‌ها در حاشیه به تدریج بیشتر می‌شود (ص ۹۱). یک نمونه:

ساقی سخنی مراست از روی صواب / بنمای ثوابی و مرای گوی جواب  
مخموری خلق عالم آمد ز شراب / بی باده چرا چشم تو شد مست و خراب

و این سبک غزل گفتن ترکیبی عربی و فارسی هم دارد: (ص ۹۳)

یکون لی صنما پری رویا / و فی کنار لبه خال هندویا  
یکون قامته همچو سرو فی رفتار / و حین رؤیته کان مثل آهویا  
اذا تکلم من لعله و لو کان فحشا / یظن عاشقه حلوة نکوئیا  
من الخلائق طرا بغمزة چشمه / ربوده افئدة کان بسکه جارویا  
بدهر ما سمع مثل خائف القمی / یقول حق مدیحه من السخن گویا

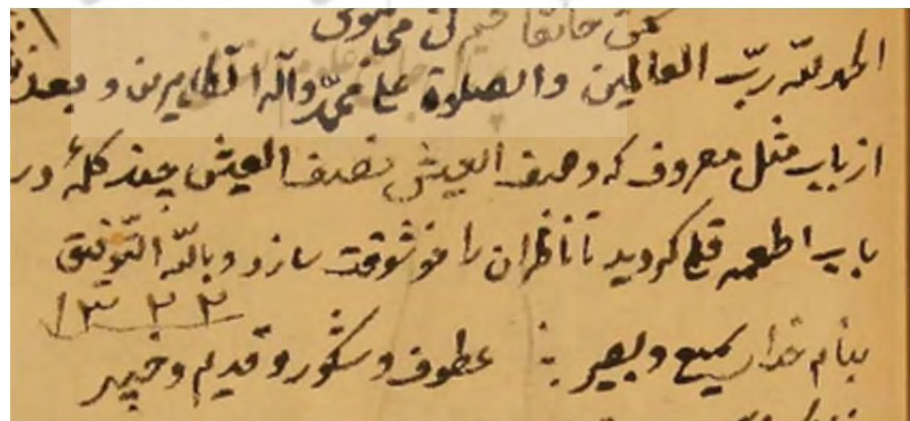
به جای مصرع اول در بیت اخیر این را هم نوشته است: و ما اری احد مثل خائف القمی.

غزل‌ها ادامه دارد. در حاشیه (ص ۱۰۵) اشعاری جدی در نصیحت و وعظ و خداترسی و آخرت‌هراسی آمده است که با قلم بیک آبی نوشته شده است. در حواشی صفحات گاه قطعه‌های کوتاه هم آمده است؛ از جمله: (ص ۹۴)

شنیدم که یک تن ز پیران راه همی گفت با همدمان گاهگاه  
که چون کار دنیا ندارد ثبات نه هستش وفا با سپید و سیاه  
به فتوای من در چنین خاکدان که جز رنج و غم نیستش در جباه  
که گل به امید عفو غفور حلال است می با نگاری چو ماه

اشعار مفصلی از ص ۱۰۲ درباره اطعمه و اشریه است. در واقع منظومه‌ای است از سال ۱۳۲۲ که به تفصیل سروده و همراه با طنز است. خودش در آغاز نوشته است:

الحمد لله رب العالمین. چنین گوید عبدالرزاق ابن علی اصغر المتخلص بخائف غفر الله لهما ان شاء الله که از باب مثل معروف که وصف العیش نصف العیش چند کلمه در باب اطعمه قلمی گردید تا ناظران را خوش وقت سازد و بالله التوفیق، ۱۳۲۲.



یک مورد چنین است: (ص ۱۰۴)

آن غذایی که یقین چارهٔ دردم با اوست      او مرتباً بود و چاره مسلّم با اوست  
آوریدم به بر از راه ترخّم یاران      ظرف او را که همه لذّت عالم با اوست  
شرحی از نیکویی پسته به جز این نکنم      چشم میگون، لب خندان، دل خرم با اوست  
در میان حلویات یقین نقل هلی      چون سلیمان جهان است که خاتم با اوست  
پشمک از روز ازل قوّت زانو آمد      لاجرم همّت پاکان دو عالم با اوست  
گرچه مجنون شوم از دوری نارنج مرنج      چه کنم بادل مجروح که مرهم با اوست  
بوی نعناع و کبابم چه بگویم به خدا      کشت ما را و دوم عیسی مریم با اوست  
روح افزا بپر خائف قمی آرید      زان که بخشایش بس روح مکرم با اوست

نمونه‌ای دیگر از انبوه اشعاری که در «اطعمه» آمده، این است: (ص ۱۰۷)

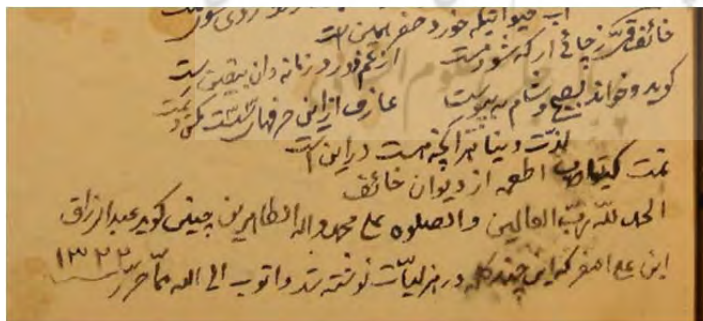
در سرم نیست جز هوای پلو      می‌کنم خویش را فدای پلو  
در جهان تاکنون کسی نشده      همچو من خوندل از برای پلو  
هر کسی شد گدای درگاهی      لیک من گشته‌ام گدای پلو  
مرغ بینم به هر کجا، گویم      کاش می‌بود این به لای پلو  
در میان طعام‌های لذیذ      نخورم هیچ من سوای پلو  
خلق داند خائف قمی      می‌کند روز و شب بنای پلو

۱۳۶

آینه پژوهش | ۲۰۵

سال ۳۵ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳



اشعار اطعمه‌ای و خوراکی خائف در ص ۱۱۰ تمام می‌شود و در پایان آن آمده است:  
تمت کتاب اطعمه از دیوان خائف.



ادامه آن «هزلیات» شاعر است و او در آغاز (ص ۱۱۰) می نویسد:

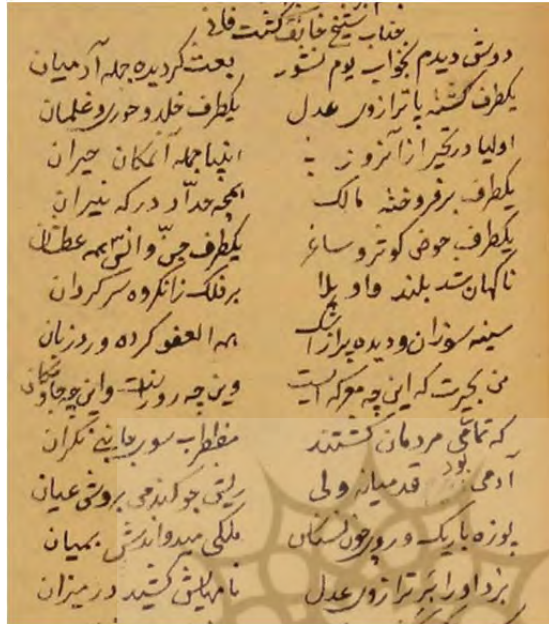
«الحمد لله رب العالمین، و الصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین،  
چنین گوید عبدالرزاق ابن علی اصغر که این چند کلمه در هزلیات نوشته  
شد، و اتوب الی الله مّار حرّ ۱۳۲۲».

ز این مجموعه هزلیات که از اول صفحه ۱۱۱ شروع می شود و همه ابیات وی مشتمل بر مسائل جنسی است، چیزی نمی توان آورد. او در نخستین ابیات، به این نکته اشاره می کند که خائف قمی این اشعار را سروده است تا سبب خنده و فرح کسانی شود که بعد از او خواهند آمد (ص ۱۱۱). عمده اشعار این بخش در متن و طبعاً قدیمی و از نخستین های اوست؛ اما گاه سروده های دیگر که البته اندک و گاه در موضوع له هم نیست، در حاشیه آمده است. سبک و سیاق اشعار هزلیات وی، بسان همان اشعاری است که از موارد مشابه در دوره قاجاری و بعد از آن و حتی پیش از آن می شناسیم. قالب برخی در طعنه بر شماری از صاحب منصبان یا خان هاست؛ اما غالباً چنین نیست و از اصل و اساس در همان موضوع، اعم از شاهدبازی یا زنانه است. در موردی شعر تندی درباره کسانی دارد که به هجو قمیان پرداخته اند؛ در مقابل با شعر هزل و هجو تندی آنان را سرزنش کرده است (ص ۱۳۵) با این مطلع: «ای که کردی هجو یکسر اهل قم / یک سخن گویم تو را بی اشتلم»، طبعاً ادامه آن را نمی توان آورد.

در همین موضوعات، چند رباعی هم در حاشیه ص ۱۲۸ آمده است که برخی ملایم تر و غالباً تند است. یک نمونه این است:

من کز نفسم دو صد هزاران گمراه می گشت هدایت و بصیر و دینخواه  
ترسا پسری چگونه بردم از راه لا حول و لا قوه الا بالله

شعر بلندی هم درباره آوردن یک گناهکار دنیای هزلیات در صحرای محشر دارد که آن هم زیباست. تصویر برخی از ابیات را که می توان آورد، با این حال فقط تصویر می گذارم. در ابیات بعدی از جرم او سخن رفته است: (ص ۱۲۳)



در حاشیه ص ۱۲۹ اشعاری زیر عنوان «تقاضایی» دارد که درباره تولیت و دو فرزند او سالار و مصباح است. به دلیل ارتباط این اشعار با قم، آن را می آوریم:

ای که اندر آستانت چون منی را بار نیست  
زین سبب در هیچ گاهم زهره گفتار نیست  
هر کسی از سفره جودت نصیبی دارد و من  
از زبونی ماه و سالم قسمت و مقدار نیست  
غیر اخلاص و دعا چون پیشه دیگر ندارم  
لاجرم از بخت بد هیچم بجز ادبار نیست  
سرگرانی از بزرگان خصلت نیکی است اما  
با حقیران کبریایی شیوه ابرار نیست  
نان اجزا کهتر و مهتر به هر مه داده گردد  
جز دعاگو کی اسم شومم ثبت این طومار نیست  
از فضولات معیشت چشم پوشیدن توانم  
لیک نان چیزی است کز خوردن چکش بردار نیست

شام او تاریک باشد هرکه را مصباح نبود  
روز او چون شام باشد هرکه را سالار نیست  
من که با سالار و مصباحم چرا خوار و ذلیل  
آری آری بخت بد را چاره‌ای در کار نیست  
خائفا تقدیر را تدبیر نتواند زداید  
قلب ماهیت به جز کار حق دادار نیست

همچنین این رباعی: (ص ۱۲۹)

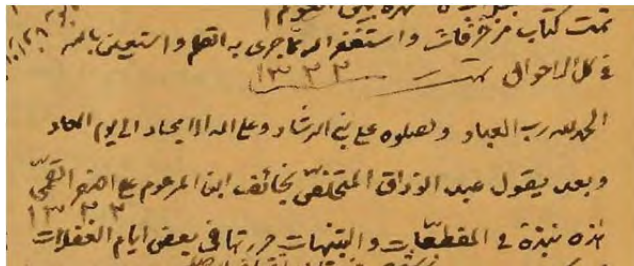
هرکه با مصباح باشد شام تار گردش از روشنایی چون نهار  
من که با مصباح هستم از چه روز روشن باشدم چون شام تار  
و این شعر: (ص ۱۳۰)

دولت سرشار دارد هرکه او سالار دارد  
هرکه او سالار دارد دولت سرشار دارد  
شخصت از من عار دارد چون دعاگوی تو هستم  
چون دعاگوی تو هستم شخصت از من عار دارد  
هرکه با تو کار دارد بایش صبر و تحمل  
بایش صبر و تحمل هرکه از تو کار دارد  
چنان که اشاره شد، هزلیات اشعار اصلی متن است و این قبیل اشعار تا ص ۱۳۶  
ادامه دارد. در آنجا می نویسد: تمت کتاب مزخرفات، و استغفر الله مما جرى به القلم،  
و استعین بالله فی کل الاحوال، تمت ۱۳۲۲.

### قطعه‌های شیخ عبدالرزاق

بخش اخیر دیوان خائف، به قطعه‌ها اختصاص دارد. او در اینجا می نویسد: (ص ۱۶۳)

«الحمد لله رب العباد، و الصلوة علی نبی الرشد و علی آله الامجاد الی یوم  
المعاد، و بعد یقول عبدالرزاق المتخلص بخائف ابن المرحوم علی اصغر  
القمی، هذه نبذة فی المقطعات و التنبیهات حررتها فی بعض ایام الغفلات.»



اطلاعات تاریخی این قطعات، بنا بر مرسوم بیش از مواردی است که در قصاید و غزل‌ها آمده است.

نخستین قطعه به قیاس آنچه در این سبک گفته شده و سابقه‌ای میان شاعران دارد، این است:

نوبت کردنت ای جان جهان باز رسید همه جا مدح و ثنا، پیر و جوان، خُرّ و عبید  
و دیگر ابیات که به سبب محدودیت‌ها آورده نمی‌شود و مانند نمونه‌های پیشین خود  
در ادبیات فارسی است.

قطعه‌ای هم شعر «در مدح حضرت مستطاب مجتهد الزمان آقای آقا حسن ابن  
حجت الاسلام حاج آقا حسین» دارد:

ساقی بی‌اور جام را با خم می در انجمن  
لبریز کن آن‌گه بده اول به من، آخر به من  
اول مرا سیراب کن پس رخ سوی اصحاب کن  
ایشان چو من شاداب کن فارغ کن از رنج و محن  
تالب گشایم از صفا انشا کنم اول دعا  
گویم ز بس مدح و ثنا از وارث علم و فطن  
زان نونهال امجدی مصباح نور سرمدی  
دارای شرع احمدی، ابن‌الحسین اعنی الحسن  
از هر علمی با خبر، دارای هر فضل و هنر  
پاینده دارش با پدر یارب بحق پنج‌تن  
اندر وقار آمد احد، وصفش فراوان از عدد  
مدحش کجا دستت رسد خائف بکن ختم سخن

در ادامه باز «قطعه در مدح جناب مستطاب آقای آقا حسن سلمه الله» آمده و نیز باز «قطعه در مدح حضرت مستطاب حجت الاسلام آقای حاج آقا حسین زید افضاله»: (ص ۱۳۷)

ای جانشین به علم نبی پیشوای قم      وی مفتی مسائل دین مقتدای قم  
تا متکی به مسند شرع پیمبری      خرم ز فتوای تو غنی و گدای قم  
قم ارچه از ازل ز بهشت است علامتی      لیک از وجود تو دو چنان شد بهای قم  
یا رب بحق حضرت معصومه کو بود      شافع به خلق عاصی و هم پارسای قم  
پاینده با پسر، تو بدارش ز جود خویش      تا مهر و مه بتابد همی بر بنای قم  
خائف بجز دعا بحقت نیست حاصلش      باشد اگر به قم دگر اندر سوای قم

باز «قطعه در مدح حضرت مستطاب شریعت مآب آقای آقا حسن مجتهد زید فضله»  
با این مطلع آمده است: (ص ۱۳۷)

صاحباً سرورا خداوندا      چشم زخم زمانهات مرصاد  
بهر تعظیم دین مصطفوی      حق تعالی تو را بلند کناد  
سایه لطف حجت الاسلام      مستداما همی پناهت باد ...

تاریخ سرایش این ابیات روشن نیست؛ اما بنا بر قاعده باید مربوط به آیت الله حاج آقا حسین قمی و فرزندش سید حسن طباطبایی قمی (۱۲۹۰-۱۳۸۶) باشد که آن زمان «حسن» بسیار جوان بوده است. این بماند تا اگر دوستی آگاهی بیشتری دارد، بنده را در جریان بگذارد.

در حاشیه ص ۱۳۷ بهاریه ای مفصل آمده است. قطعه ای هم در ستایش [آقای] «والی» حکمران قم در ابتدای صفحه ۱۳۸ آمده است؛ اما ظاهراً تیترو عنوان آن در انتهای اشعار با تعبیر «در مدح والی مرحوم، حاکم قم گفته شده» آمده است:

«والی» آن حکمران بلده قم      آن که حاتم به بندگیش ستاد  
آن که از نفخه سریر قلم      روح در کالبود [کذا] مرده نهاد....

به مناسبت آمدن رمضان اشعاری سروده شده (ص ۱۳۸-۱۳۹) که ابیات آغازین آن اینهاست:

آمد رمضان هنگام صیام      وز آمدنش شده باده حرام  
تسبیح بیار سجاده بده      لا حول بخوان در جلس و قیام  
گردیده به شیخ بازار رواج      گیرد پس از این زین بیش قوام  
زاهد نگر کامروز چسان      هر گوشه دهدش هر فرقه سلام  
بین واعظ شهر در آنچه بدوش      خواهد که کشد مردم سوی دام  
هان دلبرکا برخیز ز مهر      برچین تو بساط بیرون بخرام  
عباد صفت سالوس کنیم      ورزیم ریا در گاه کلام  
پنهان بخوریم ما آب عنب      کآسوده زیمیم از چنگ عوام

در حاشیه همین صفحه و ادامه آن در صفحه ۱۳۹، غدیریه مفصلی در قالب مخمس سروده شده است:

خور چو شدی غایب از این طارم نیلوفری      شاه ظلمت رخ برون کرد از برای سروری  
از سواران نجوم آراست هر سولشکری      پیل غم در ملک جان بناخت کوس خودسری  
مات شد دستور عقل از وحشت بی یآوری  
بر فراز منبر همچون شمس فی وسط النهار      بازوی خیرگشای مرتضی را استوار  
برگرفت اندر میان جمع و گفتا آشکار      کنت من مولا هَذَا کان مولا بشمار  
جانشین خود نمود او را به امر داوری...

قطعه بلندی (ص ۱۳۹-۱۴۰) با عنوان «در مدح حضرت مستطاب حاجب الدوله زید عزه» سروده شده است که خط آن اندکی متفاوت از خط بقیه اشعار و تناسبی هم با این حضرت مستطاب ندارد:

کاشکی بودی مرامه رویکی دلدارکی  
گلرخک، مه پیکرک، شوخک، چرلقک [!] یارکی  
گلغذارک نازکک شیرین لبک طرّارکی  
سرو قدک، خوشخرامک، دلبرک، عیارکی  
خوشکلامک ناز دارک خوبیکی غم خوارگی  
شاهدک، شنگک ملیجک بیقرینک ماهرک  
عشوه بازک چابکک خوش قامتک گل پیکرک

کاردانک مه جینگ دلنشینک ساحرک  
دلکشک خوش مشربک خوشحالتک لب شکرک  
همدمک صافک لطیفک نازنینک یارکی...

اشعار به همین ترتیب و وزن و قافیه ادامه یافته است. در حاشیه ص ۱۴۰-۱۴۱ غدیریه بلندی با این مطلع آمده است:

گرچه تن از بار غصه خسته چو مور است عید غدیر آمده است و گاه سرور است

اشعار هجو و ستایش درباره امرای قم، گاه به اشارت و گاه با آوردن لقب در ص ۱۴۱ آمده است:

رخت بر بست تا فلان الملک      تاخت یکباره سوی دخمه کور  
بس که مال کسان گرفت و بخورد      دل خَلق از جفایش بُد ناسور  
عاقبت مالک جهتم گشت      بعدایش ز نزد حق مأمور  
گفت خائف که این دریده فلان      گشته تاریخ مردنش مغفور  
کلمه مغفور معادل ۱۳۲۶ می شود که علی القاعده قمری است.

### اشعاری در ستایش اعتضادالدوله حاکم قم

در شعر دیگری که نشان می دهد در ستایش حاکم جدید به نام «والی» و در واقع همان اعتضادالدوله و قدح و هجو حاکم قبلی است، آمده است: (ص ۱۴۰)

دلا از من بگو گاه ترانه      به نزد حکمران میریگانه  
جناب اعتضاد آن کز جلالت      پر است از کهکشانش آستانه  
امید از حق بدین فرخنده کامی      بماند سال های جاودانه  
کمین عرضی مرا در درگه تو است      ندانم بنده مأذون است یا نه  
امان از ظلم و جور آن فلانی      که نبود ثانیش اندر زمانه  
خدا داند ز بیدادش شب و روز      کشد اندر دلم آتش زبانه  
میان قول و بولش نیست فرقی      ز بس گوید کلام جاهلانیه

به وجه التفاتی آن دنی طبع  
من استدعا نمایم از جنابت  
که از تیغ فضیحت پیکرش را  
ویا گویی به خدّام در خویش  
نه من تنها ز جورش در خورشم  
غرض خائف شکایت دارد از وی  
به هر روز آورد چندین بهانه  
دهی اذنب به هجوش محرمانه  
نمایم چاک چاک اندر میانه  
کنندش نرم زیر تازیانه  
به افغانند خلقی هر کرانه  
پناه آورده در این آستانه



اعتضادالدوله حاکم قم و سیدمحمدباقر تولیت

میرزا محمد مهدی خان اعتضادالدوله - داماد ناصرالدین شاه - سه مرتبه حاکم قم شد؛ بار اول سال ۱۲۹۱، بار دوم ۱۲۹۹ و بار سوم سال ۱۳۰۵ ق حاکم این شهر شده است. وی در سال ۱۳۰۷ درگذشت و در حرم حضرت معصومه به خاک سپرده شد. اینکه شاعر ما در چه سالی از او ستایش می کند، روشن نیست و اگر در مرتبه اخیر هم باشد، شیخ عبدالرزاق بسیار جوان بوده است.

در ص ۱۴۱ باز از «والی» حاکم قم ستایش می کند و در ابیاتی از آن گوید:

تعالی الله از این مینو فشانه  
وزین قصر رفیع دلکشانه  
تو گویی جتّ عدن است صحنش  
زهر سو سلسبیل استی روانه  
خصوصاً کز قدوم حاکم قم  
جناب «والی» آن میر یگانه  
عطابخش و خطاپوشی که ساینده  
بزرگانش جبّین بر آستانه



شرافت داده فرشش را به کیوان در او گسترده بزمی خسروانه  
امید از حق بدین فرخنده کامی بماند سال‌های جاودانه  
به خائف لطف بی‌اندازه سازد کند آسوده حالش در زمانه



تابلوی کوچه اعتضادالدوله در گذرخان

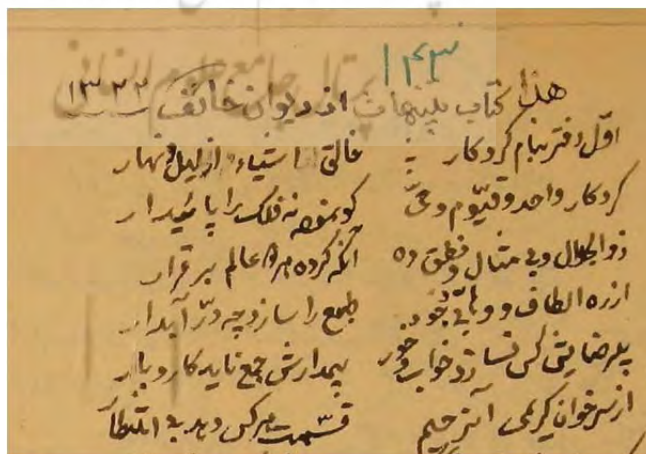
۱۴۵

آینه پژوهش | ۲۵۵

سال | ۳۵ شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

در آغاز صفحه ۱۴۳ با عبارت «هذا کتاب تنبیهات از دیوان خائف ۱۳۲۲» بخش دیگری از اشعار وی در «نصیحت» رقم می‌خورد:



شعر نخست او با مطلع «اول دفتر بنام کردگار / خالق اشیاء از لیل و نهار» ستایش خداوند و یاد از انبیاء و سپس معصومین است. بندی دیگر در ستایش پیامبر (ص) است و در ادامه شعر بلندی با عنوان «تضمین خواجه حافظ در نصیحت» با این ابیات آغاز می‌شود: (ص ۱۴۴-۱۴۵)

جان من حیف نباشد که تو محزون باشی در جهان مضطرب و افکار و جگرخون باشی  
جو رکش از ستم دایه گردون باشی ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی  
بی زر و گنج، به صد حشمت و قارون باشی

و «ایضاً تضمین از خواجه حافظ شیرازی در مخمّس» با این مطلع: (ص ۱۴۵)

جانا گذشت عمر و شراری نمی‌کنی فصل خزان عمر بهاری نمی‌کنی  
افغان به روز و شب چو هزاری نمی‌کنی ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی  
اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی

در صفحه ۱۴۶ باز «در تضمین از خواجه حافظ در نصیحت»:

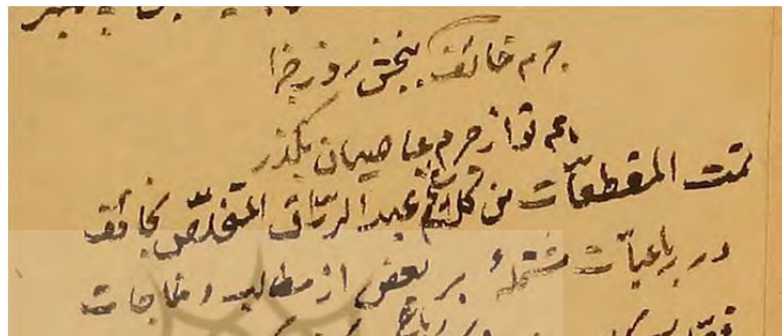
دل ز غم خون شد عزیزان، غم گساران را چه شد  
مرغ هوش از سر بشد گو هوشداران را چه شد  
طاقتم شد طاق یارب طاق داران را چه شد  
یارب اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد  
دوستی کی آخر آمد دوستاران را چه شد

و در بندی گوید: (ص ۱۴۷)

مسلمانان جهان پایان ندارد بجز درد و غم و هجران ندارد  
مکن دل خوش به این ویرانه منزل که یک جا گنج آبادان ندارد  
به نامردی به مردان می‌رود راه کسی از وی دل شادان ندارد  
وفایک جو مجو از این زمانه چه زانی کار او سامان ندارد  
مخور مکر زمان گر مرد راهی به حق پیوسته شو خسران ندارد  
زدنیاد دل بکن مانند خائف که کاری او به این و آن ندارد

در حاشیه ص ۱۴۷-۱۴۸ شعر بندی باز در نصیت اما «بنام آقای متولی باشی» دارد.

اشعار نصیحت تا ص ۱۵۰ ادامه می یابد و آنجا در میانه صفحه نوشته است: «تمت المقطعات من كلام شيخ عبدالرزاق المتخلص به خائف»، سپس می نویسد: در رباعیات مشتمله بر بعض از مطالب و مناجات».



در ادامه، تعدادی رباعی آمده است؛ به طوری که اشعار متن و گاه حاشیه در ص ۱۵۰ تا ۱۵۳ رباعی است (شماره گذاری سه صفحه آخر آشفته است). آخرین رباعی های شاعر در متن اصلی دیوان، - منهای حواشی - اینهاست:

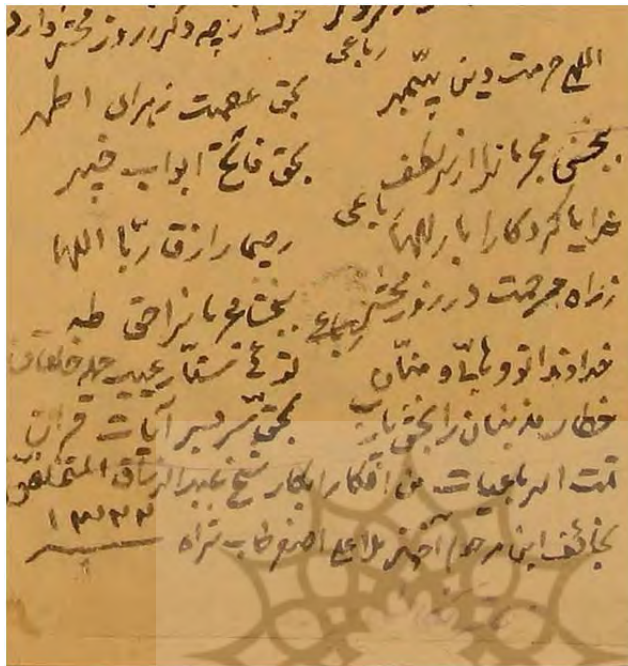
الهی حرمت دین پیمبر	بحق عصمت زهرای اطهر
بیخشی مجرمان را از سر لطف	بحق فاتح ابواب خیبر
خدایا کردگارا بارالها	رحیمارا زقاربا الها
ز راه مرحمت در روز محشر	بیخشا مجرمان را حق طه
خداوندا تویی وهاب مٔان	تویی ستار عیب جمله خلقان
خطای مذنبان را بخش یارب	بحق سربسرا آیات قرآن

در رباعی دیگری که آن هم درباره تولیت است، (ص ۱۴۵) گوید:

چون داد تورا عصا و انگشتر شاه بر شاه و توو عطای او ماشاء الله  
گویند به تهنیت ز ماهی تا ماه لا حول ولا قوه الا بالله

رباعیات در ص ۱۵۳ تمام می شود و خائف در پایان نوشته است:

تمت الرباعیات من افکار ابکار شیخ عبدالرزاق المتخلص بخائف ابن  
مرحوم آخوند ملاعلی اصغر طاب ثراه ۱۳۲۲



در حاشیه صفحه آخر دیوان، اشعاری در ستایش کسی است که نامش نیامده و بیت نخست در پارگی صفحه از بین رفته است. پاره‌ای از ابیات چنین است:

زنده باد ای کاخ فرخ دستگاه دلکشت	کوری چشم حسودان ساحتت پرنور باد
مرکز انصاف و عدلی ملجأ درماندگان	ساعیان‌ت را به عقبی اجرشان مشکور باد
مرد و زن را از بساطت روی داده انبساط	نام نیکت تا ابد پاینده و مشهور باد
دین و آیین را تو در عالم ز نو دادی رواج	خیل بدخواه تو دایم در جهان مقهور باد
... خاک ایران پایمال روس بود و انگلیس	... زیب تاج قیصر و فغفور باد

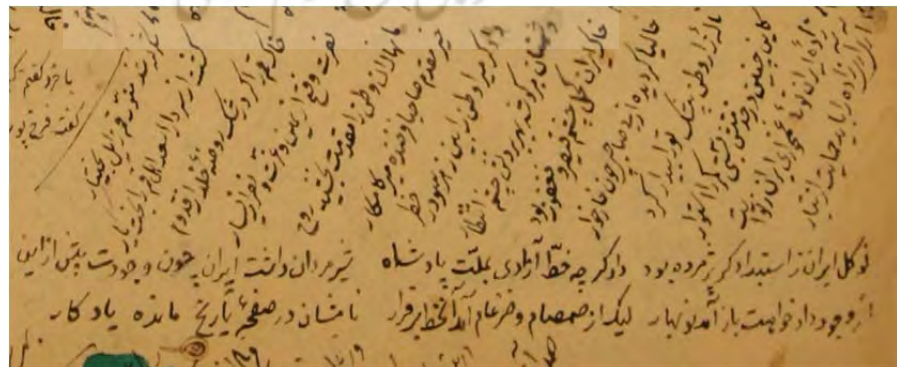
### شعری در ستایش بختیاری‌ها هنگام ورود به قم در مشروطه دوم

همچنین در حاشیه ص ۱۵۱ اشعاری درباره آمدن ایل بختیاری به قم و در ستایش سردار اسعد و صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه رؤسای بختیاری است. این جماعت در سال ۱۳۲۷، پس از استبداد صغیر از اصفهان عازم تهران شدند و دوباره مشروطه را برقرار کردند. این شعر را باید سیاسی‌ترین شعر این کتاب خواند:

شکر لله شد منور قم ز ایل بختیار  
گشت از سردار اسعد اهل قم را بخت یار  
خاک قم را کرد رشک روضه خلد از قدوم  
نصرت و فتح از یمین و عزت و نصر از یسار  
مانهالان وطن را مقدمت بخشید روح  
خیر مقدم صاحب فرخنده میر کامکار  
دادگر، میرا، وطن را بین زهر سودر خطر  
دشمنان هر گوشه بهر بردنش چشم انتظار  
خاک ایران کحل چشم قیصر و فغفور بود  
حالی گردیده از بی صاحبی چون خار خوار  
نالۀ زار وطن بی شک تو را بیدار کرد  
کاین چنین در خدمتش بستی کمر را استوار  
زاده ایران تویی غمخواری ایران ز توست  
آری آری زاده را بایسد حمایت از تبار  
نوگل ایران ز استبداد گر پژمرده بود  
از وجود دادخواست باز آمد نوبهار  
دادگر چون خط آزادی به ملت پادشاه  
لیک از صمصام و ضرغام آمد آن خط برقرار  
شیرمردان داشت ایران چون وجودت پیش از این  
نامشان در صفحه تاریخ مانند یادگار

۱۴۹

آینه پژوهش | ۲۵۵  
سال ۳۵ | شماره ۱  
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳



چنان‌که در آغاز اشاره شد، این دیوان خطی شامل دو بخش متن و حواشی است. یک سال بعد از تدوین اصل دیوان که همان متن است، بخش‌هایی از آن در قصیده و مراثی و غزل‌ها و شماری رباعی چاپ سنگی شده است؛ اما شاعر به مرور آنچه قبلاً سروده و صلاح ندیده در متن بیاورد، نیز آنچه بعداً سروده، در حواشی آورده است و به این ترتیب بخش اعظم این دیوان چاپ‌نشده باقی مانده است. آنچه گذشت، تنها مرور برخی اشعاری بود که مشتمل بر اشارات تاریخی بود. دیوان خائف همچنان نیازمند یک تصحیح خوب است؛ گرچه بخش‌های آن قابل انتشار نیست و صد البته باقی اشعار بسیار مفید و سودمند است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی